

**روایه‌های ممنوع مجاهد**

چرا دولت مجاهدینی غیرممکن است؟

منصور حکمت

صفحه ۹



رفیق عزیز و گرامی اعظم کم گویان از میان ما رفت!

صفحه ۳

اطلاعیه حزب حکمتیست (خط رسمی)

**نیروهای سناریو سیاهی را باید ایزوله کرد**

صفحه ۷

**"پویش همت برای ایران" گستاخی حاکمیت علیه مردم**

صفحه ۶

مصطفی اسد پور

صفحه ۱۳

امان کفا

پادوهای جنگ طلبی

صفحه ۸

انتقام از مردم به بهانه حمله اسرائیل

اخراج مهاجران "از الکتراز تمساحی ترامپ تا تمساح های طالبان

صفحه ۱۱

مظفر محمدی

افغانستان"

قانون اسلامی دشمن سرسخت حقوق جهانشمول انسان اعظم کم گویان

صفحه ۴

۳ ژوئیه ۲۰۲۵ - ۱۲ تیر ۱۴۰۴

**طبقه کارگر میهن ندارد**

"ملی گرایی" جمهوری اسلامی و اپوزیسیون بورژوازی دوروی

یک سکه

مظفر محمدی

نه جنگ، نه صلح، شرایط جنگی

جنگ برای جمهوری اسلامی به اذعان حکام نظام همیشه نعمت و فرصت بوده تا با حفظ شرایط جنگی تا مدت زمان طولانی، مشکلات و معضلات جامعه و در راس آن معیشت مردم به حاشیه برود.

جمهوری اسلامی در همه ی ۴۷ سال حاکمیت یا در جنگ درون مرزی بوده و یا در فضای نظامی و شرایط جنگی تعرض به جامعه را گسترش و به حیاتش ادامه داده است.

در جنگ های برون مرزی نتیجه ی جنگ با عراق بیش از یک میلیون کشته و زخمی و ده ها میلیون بی خانمان بود.

تشکیل سپاه قدس و نیابتی های رژیم، جنگ و ترور را در چند کشور خاورمیانه، سوریه، عراق، لبنان، یمن...

برافروخت. در درون مرزهای ایران هم کشتار دهه ۶۰، قتل های زنجیره ای، حمله به کوی دانشگاه تهران و کشتار دانشجویان، کشتار مردم معترض در خیزش های ۹۶، ۹۸، و

۱۴۰۱ که سپاه پاسداران با افتخار اعلام کرد که ما در صد شهر مثل کربلای ۵ جنگیدیم، جنگ با طبقه کارگر با

سرکوب اعتصابات و اعتراضات کارگری تا حد جنایت تیراندازی مستقیم به کارگران اعتصابی معدن و شلاق زدن کارگران، جنگ جمهوری اسلامی با آزادی زن و تحمیل

آپارتاید جنسی به طول عمر ۴۷ ساله جمهوری اسلامی است. اعدام های این روز ها به اتهام همکاری با اسرائیل و

برقراری حکومت نظامی، تداوم این جنگ همیشگی است.

در شرایط و فضای جنگی امروز، وضع اسفناک زندانیان پس از بمباران جنایتکارانه ی اسرائیل با انتقال با غل و

زنجیر و تحقیر زندانیان با پابند و دستبند و چشم بند به زندان های مخوف تر و بدون امکانات و اسکان فله ای (چند ده نفر

در اطاق ۶ متری) یک تراژدی انسانی است. برنامه سرکوب سراسری با "طرح امنیت محله محور"، کنترل و

بازرسی های گسترده در خیابان شهرها و جاده ها، طرح



آزادی  
برابری  
حکومت کارگری

محاکمه‌ی متهمین به همکاری با اسرائیل در دادگاه‌های صحرایی... همگی از جمله استفاده از شرایط جنگی علیه امنیت و سلامت و حرمت جامعه است.

در شرایط و فضای جنگی کنونی جنبش آزادیخواهی و برای معیشت و رفاه ضربه خورده است. جمهوری اسلامی هر تجمعی را در شرایط جنگی ممنوع کرده است. از این بیعد هر اعتصاب و تجمعی را به اتهام همکاری با اسرائیل سرکوب می‌کنند.

در شرایط نه جنگ و نه صلح کنونی، جنگ پنهان و آشکار جمهوری اسلامی با مردم تشدید شده است. تشکیل شورای نظامیان برای تصمیم‌گیری در غیاب خامنه‌ای، حکومت نظامی اعلام نشده است. آتش بس با دشمن بازگشت به جنگ با مردم در فضای ملیت‌پرستی و حفظ شرایط جنگی است. جنگ نظام با مردم در شرایط جنگی مثل شلیک از پشت به مردم است. در شرایط غیر جنگی جمهوری اسلامی با اعتصابات کارگری و بازنشستگان و دیگر زحمتکشان تهیدست و ۷۰ درصد جمعیت زیر خط فقر رودر رو است که در همه‌ی این سالها بطور مداوم در جریان بوده است.

در این شرایط وحشتناک و ضد انسانی، تنها لاشخورهایی که کمین کرده اند تا از قیل جنگ کلاهی برای خود بوزند، ابراز شادمانی می‌کنند. در زمین عفونت جنایات جنگی، تنها کرم‌هایی مثل رضا پهلوی، مسعود و مریم رجوی، امثال خالد عزیزی، عبدالله مهدی و حسین یزدان پناه و "دگراندیشان دینی" و اپوزیسیون داخلی و نرم جمهوری اسلامی میروند. فرمان قیام از حسین یزدان پناه تا رضا پهلوی، زوزه‌ی کرکس‌های در کمین نشسته است.

طبقه کارگر چند ده میلیونی و زحمتکشان و زنان برابری طلب و جوانان خواهان رفاه و خوشبختی از اتحاد نیروهای سیاه ارتجاع خواهان فروپاشی و تغییر رژیم از بالا، فاصله میگیرند. ما این فروپاشی از بالا و تغییراتی در راس نظام با حفظ نهادهای مختلف بورژوازی و ولو با کراوات بجای عمامه در متن و نتیجه‌ی یک جنگ ویرانگر و کشتار و آوارگی و از هم پاشیدن شیرازه جامعه، نمیخواهیم. ما الگوهای "تغییر رژیم" از طریق جنگ و اشغال سوریه، لیبی و عراق نمیخواهیم.

شعار "تغییر رژیم" از بالا و از طریق حملات نظامی و فروپاشی، نه انقلاب از پایین توده‌های طبقه کارگر و زحمتکشان و زنان و جوانان، برای بی‌ریشه‌ترین نیروها در بورژوازی ناسیونالیست سلطنت طلب، مجاهد، مشروطه خواه، دمکراسی خواه، لیبرال‌ها، ناسیونالیست‌های کرد و اصلاح طلبان درون نظام تنها بعنوان ابزار فشار به جمهوری اسلامی برای پذیرفته شدن بوده و هنوز هم هست. دروغ و دورویی بورژوازی جهانی و اپوزیسیون بورژوازی چپ و راست تهوع آور است.

با آتش بس میان دو رژیم تبهکار، ولو همه‌ی طرف‌های جنگ فضای تهدید و ترور را نگه داشته اند، بدون شک مقاومت در برابر نظامی کردن محیط کار و زندگی، بازرسی‌ها و مزاحمت‌ها و تهدید و بازداشت و اعدام‌های صحرایی جمهوری اسلامی، اولویت اول جامعه‌ی آگاه است. با گرفتن سلاح تهدید و ایجاد رعب توسط نظامیان رژیم تداوم جدال طبقاتی، تلاش برای تامین معیشت و رفاه همگان، جنبش آزادی زن برای برابری و رفع تبعیض جنسیتی، جنبش جوانان و تحصیل‌کردگان بیکار برای آزادی و علیه دخالت در زندگی و شادی و امنیت و حرمت انسانی شان تداوم خواهد داشت. برای ما کمونیست‌ها و طبقه کارگر و توده‌های محروم، سرنوشت جمهوری اسلامی و مساله سرنوشتی، تنها در جریان نبرد ده‌ها میلیون انسان کارگر و زحمتکش و زن و جوان و بازنشسته علیه زندگی زیر خط فقر و با هدف ایجاد جامعه‌ی آزاد و برابر و سوسیالیستی تعیین میشود.

**"هویت اسلامی"، "هویت ملی"**

در طول حیات ننگین جمهوری اسلامی، "هویت اسلامی" محور سیاست‌های سرکوب و اداره جامعه توسط بیت رهبری و گله‌ی آخوندهای حوزه‌ها و امام جمعه‌ها و مداحان و پاسداران اسلام بوده است. امروز "هویت ملی" جای "هویت اسلامی" را گرفته است. آیا ملی‌گرایی میتواند جمهوری اسلامی را نجات دهد؟

تا دیروز حرف از "ایران اسلامی" بود. خمینی گفت "ملت و ملیت اساس اسلام را در ایران بر میچیند". ملی‌گرایی برای خمینی و خامنه‌ای شرک و کفر محسوب میشد. خامنه‌ای گفت، "ما مانعیم چون حکومت ما دینی است." در آغاز اسلامی نامیدن و تلاش برای اسلامی کردن ایران، ما گفتیم جامعه ایران اسلامی نیست.

در شرایط نه جنگ و نه صلح کنونی خامنه‌ای حرفی از "ایران اسلامی" نمی‌زند. نگفتند ایران اسلامی و دین‌مورد حمله اسرائیل و امریکا قرار گرفت. گفتند ایران و ملت مورد تجاوز قرار گرفت! خامنه‌ای مدعی است که همه

ملت از ما حمایت کردند. مردم را بدهکار و مدیون نظام مینامند که گویا متجاوز را شکست داده است. میگویند "ما وطن را نجات داده ایم".

اما مخالفت جامعه با جنگ تحمیلی به معنای حمایت از جمهوری اسلامی و وطن او نیست. وطنی که داراییهایش غصب شده و اکثریت جامعه زیر خط فقر زندگی می‌کنند، وطن مردم نیست.

حامیان جمهوری اسلامی کم‌تر از ده درصد جامعه است که نان شان در روغن است و شغل و رفاه شان مدیون این نظام است. اما اکثریت ۹۰ درصدی مردم ایران منفعتی در این نظام ندارند. هیچ دلیلی برای حمایت از این نظام وجود ندارد. در تجاوز اسرائیل به ایران مردم در کنار جمهوری اسلامی قرار ندارند. مخالفت با تجاوز باخطر حفظ جان و مال و امنیت جامعه است نه حفظ نظام تبهکار اسلامی.

ملی‌گرایی جمهوری اسلامی و بورژوازی ناسیونالیست در اپوزیسیون سر و ته یک کرباسند. در رژیم سلطنت علاوه بر استبداد و سرکوب سراسری، ستم ملی بویژه در کردستان و بلوچستان همچون دوران جمهوری اسلامی بیداد میکرد.

شعار "نامیت ارضی" ابزار بورژوازی حاکم برای سرکوب هر گونه آزادیخواهی و رفع ستم ملی بوده است. امروز هم کل اپوزیسیون چپ و راست با هر گونه اختلافی این شعار را مبنای سیاست خود قرار داده اند. حتی آش اینقدر شور است که ناسیونالیسم کرد هم با این شعار هم آواز شده و از ناسیونال فاشیسم یا فاشیسم ناسیونالیست ایرانی، ایرانی‌تر است.

ملی‌گرایی ورژن سلطنتی رضا پهلوی و گروه چند نفره اش اپوزیسیون اصلاح طلب و نیروهای سپاه و بسیج و ارتش و پلیس مخفی جمهوری اسلامی را متحد خود میداند. در مقابل انقلاب و تغییر از پائین خواست سلطنت طلبان نوعی جمهوری اسلامی منهای خامنه‌ای و ولایت فقیه است. جمهوری اسلامی از نوع دیگر با تاج شاهی بجای عمامه‌ی سید علی! بهمین دلیل نزدیکی با اپوزیسیون درون حکومتی تا پادوی اسرائیل ابزارهای این هدف هستند. این طیف در انقلاب از پایین توده‌های مردم شناسی برای خود نمی‌بیند.

دشمنان مردم از جمهوری اسلامی تا اپوزیسیون بورژوازی، از "خطر تجزیه" و خطر سوریه‌ای شدن ایران میگویند. اما ایران سوریه و افغانستان و لیبی نیست. ایران جامعه‌ای سیاسی آگاه و تجربه دیده است. تجربه انقلاب ۵۷ را دارد. همبستگی جامعه در سراسر کشور در خیزش‌های اجتماعی و از جمله جنبش آزادی زن نشان داد که طبقه کارگر و مردم آزادیخواه و انساندوست ایران با تفرقه قومی و جنسیتی میانه‌ای ندارد. جامعه ایران از جمهوری اسلامی سلب مشروعیت کرده است. انتخابات اخیر یک نمونه این سلیبی عدم مشروعیت است.

**طبقه کارگر میهن ندارد!**

طبقه کارگر میهن ندارد. طبقه کارگر ابزار و قربانی ناسیونالیسم بورژوازی نیست. سپاهی لشکر او نیست.

میهن پرستی روی دیگر سکه نژادپرستی است. میهن پرستی و فاشیسم برادران دولتی همدیگرند. همانطوریکه دوران ناسیونال فاشیسم هتلر در آلمان دیدیم. برای طبقه کارگر ناسیونالیسم و وطن پرستی ننگ است. طبقه کارگر طبقه‌ای جهانی است و مرز ندارد. کارگران در اقصی نقاط جهان یک طبقه مزدبگیر و استثمار شده و زیر فشار دیکتاتوری سرمایه داران با اسامی مختلف دمکراسی، وطن، دین و... است.

با به قدرت رسیدن طبقه کارگر و سوسیالیسم مرز و میهن و ملی‌گرایی برچیده می‌شوند و به زباله دانی ریخته می‌شوند. پیام کمون پاریس، "مرگ بر فرانسه، زنده باد انسانیت" بود. زمانی که طبقه کارگر جهان به چنان درجه‌ای از قدرت و وحدت و همبستگی رسید، انسانیت مرزهای ملی و قومی و دولت‌های تبهکار سرمایه داری را بر میدارد و پیروزی انسانیت را جشن میگیرد.

زمانی که طبقه کارگر ایران صاحب حزب سیاسی خود شود میتواند حتی روز قیام را تعیین کند. بخش گسترده‌ای از جامعه‌ی ما هم در عرصه سیاسی و هم عرصه زندگی فرهنگی و هنری به آینده از زاویه انسانی و سوسیالیستی به وضع موجود جامعه نگاه می‌کند و خواهان تغییر آن است. جامعه طبقاتی ما، هم پتانسیل یک تحرک اجتماعی و توده‌ای با تجارب مبارزاتی تا کنون را دارد و هم الیت سیاسی سوسیالیست و رهبران عملی درون خود را پرورش داده است.

**نتیجه:**

جنگ و شرایط جنگی کنونی در راستای منافع و اهداف کارگران و زحمتکشان برای زندگی بهتر و گشایش اقتصادی و با سرنوشتی جمهوری اسلامی نیست. مردم ایران دخالت و تهاجم نظامی هیچ کشوری به هر بهانه‌ای را نمی‌پذیرد. کارگران و زحمتکشان ایران این فرضیه‌ی دروغ و فریبکارانه که گویا جنگ



### رفیق عزیز و گرامی اعظم کم گویان از میان ما رفت!

با کمال تأسف به اطلاع عموم میرسانیم رفیق اعظم کم گویان، از چهره های برجسته جنبش کمونیستی ایران، از موسسین حزب حکمتیست (خط رسمی)، پس از یکدوره بیماری طولانی در لندن درگذشت و قلب مالا مال از عشق به رهایی، سوسیالیسم و به دنیای بهتر وی از تپش افتاد.

رفیق اعظم از کادرها و چهره های شناخته شده و محبوب حزب، نویسنده، محقق و از فعالین و متفکرین مارکسیست جنبش رهایی زن و از موسسین سازمان رهایی زن، فعال مبارزه علیه مذهب و بنیانگذار سازمان "بیخدایان" و عضو هیئت امنا نهاد "اول کودکان"، بود. او بدلیل فعالیت کمونیستی برای رهایی طبقه کارگر، برای یک دنیای آزاد و برابر، زندان و سیاه چالهای هر دو حکومت ضد کارگری، رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی، را تجربه کرد و هیچگاه در مقابل دستگاه شکنجه سر تسلیم فرود نیاورد.

حزب حکمتیست (خط رسمی)، درگذشت رفیق اعظم عزیز را از صمیم قلب به خانواده این عزیز، دوستان و رفقای حزبی او، به همه کمونیستها، به مدافعان آزادی و برابری و به فعالین حقوق زن تسلیت می‌گوید!

با درگذشت رفیق اعظم حزب و جنبش کمونیستی یکی از شخصیت‌های محبوب، باتجربه، خستگی ناپذیر و جدی خود و جنبش رهایی زن یکی از متفکرین و فعالین پرشور و برجسته خود را از دست داد.

مراسم یادبود و بزرگداشت رفیق اعظم، متعاقباً اعلام خواهد شد. یاد رفیق اعظم عزیز همیشه گرامی است.

**حزب حکمتیست (خط رسمی)**

۳۰ ژوئن ۲۰۲۵

باعث حذف نظام اسلامی و فرصتی برای رهایی از فقر و فلاکت و سرکوب و کشتار جمهوری اسلامی میشود قویا رد می‌کنند. باید تبلیغات و استدلال‌های عوامفریبانه و ارتجاعی اپوزیسیون را که گویا جنگ باعث میشود مردم خسته از جمهوری اسلامی بپا خیزند و شورش و انقلاب کنند، خنثی کرد. فشار امریکا و غرب که امروز به عرصه نظامی کشیده شده بر عمر رژیم میافزاید. در حالی که جنبش‌های طبقاتی و اجتماعی ایران می‌رود گلوی رژیم را بفشارد و به تسلیم وادار، حملات نظامی اسرائیل و امریکا برای رژیم یک ناجی بحساب می‌آید.

کارگران کمونیست و رهبران آزادیخواه و انساندوست، توده‌های مردم ستمدیده و گرسنه و تحقیر شده را به اتکا به خود، به مخالفت با دخالت نظامی به هر بهانه‌ای، به اتحاد و سازمانیابی و تکیه به اراده و تصمیم متحد و همبسته خود دعوت میکنند. کارگران کمونیست و کمونیست‌های جامعه باید با مخاطرات ملی‌گرایی ضدانسانی و بویژه تفکر غیر طبقاتی درون طبقه کارگر با روشنگری دلسوزانه مقابله کنند و نگذارند حتی بخش کوچک طبقه در کنار جمهوری اسلامی و یا بورژوازی در حاکمیت و اپوزیسیون قرار بگیرد.

تنها یک جنبش توده‌ای کارگری و مردمی میتواند تعرض جمهوری اسلامی را سد کند. جنبشی علیه سرکوب و خفقان. جنبشی برای آزادی و امنیت و سلامت جامعه. جمهوری اسلامی بدون جنگ هم در مقابل معیشت و رفاه و نان سفره مردم و بهداشت و درمان دیگر خدمات رفاهی هیچ مسئولیتی برعهده نگرفته است. نظام‌گنبدیده اسلامی مردم را زیر بمباران جت‌های اسرائیل رها کرد. این رژیم نمیتواند و نباید گذاشت بجای تامین معیشت و سلامت و امنیت جامعه به بازداشت و تهدید و اعدام به بهانه‌های واهی ادامه دهد!

نگذاریم این جنگ و شرایط جنگی، جنایات جمهوری اسلامی را به حاشیه ببرد. نباید گذاشت جمهوری اسلامی با ادعای پیروزی "ملت ایران" توسط سپاهیان که امروزه ورد زبان خامنه‌ای هم هست، برای خود مشروعیت بخرد. با تصور این که جمهوری اسلامی قربانی و مظلوم این جنگ است و از آن قدرتمند و سربلند بیرون آمده و مردم به رژیم و سپاه و موشک‌هایش بدهکارند، باید مقابله کرد. تعرض رژیم به جامعه بعنوان پیروز جنگ و انتقام‌گشته‌هایش از مردم موضوعی بسیار جدی و نگران‌کننده است. تشدید فقر و فلاکت باز هم به بهانه این که در جنگ بودیم و هنوز هم سایه جنگ از بین نرفته، پذیرفتنی نیست.

جمهوری اسلامی امروز نه بخاطر جنگ با اسرائیل بلکه به دلایل فساد و مصداقه و ملا خور کردن داراییهای جامعه و ورشکستگی اقتصادی، ناتوانی در پاسخ دادن به تامین معیشت مردم و تورم و گرانی و فقر و فلاکتی که به جامعه تحمیل کرده است از همیشه ضعیف‌تر و شکاف‌های درون حاکمیت عمیق‌تر شده است. جنبش طبقاتی و جنبش‌های اجتماعی قدرتمند تر و بیشتر از همیشه میتوانند خواسته‌های آزادی و رفاه و خوشبختی جامعه را به کرسی بنشانند.

نباید اجازه داد رژیم شرایط جنگی را کش داده و به جامعه تحمیل کند. با فرو نشستن گرد و خاک جنگ، جامعه ما کمر راست می‌کند تا به سیاق همیشگی سراغ جمهوری اسلامی برود و برای آزادی و رفاه و برابری بجنگد. هر تصور و اقدامی جز این خیانت به جامعه و جنبش‌های طبقاتی و اجتماعی مردمی است که تا کنون گام‌های بزرگی برای آزادی و رفاه و برابری برداشته است! صفوف طبقه کارگر و مردم آگاه و آزادیخواه ایران از صف دشمنان مردم، صف اپوزیسیون بورژوازی از ناسیونالیسم ایرانی تا قوم پرستان رنگارنگ که به طناب جنگ و تجاوز اسرائیل و امریکا آویزانند، و عناصر سناریوی سیاه و فروپاشی جامعه ایران بطور کامل و قاطعانه جدا است!

ما کمونیست‌ها و طبقه کارگر و بخش آگاه جامعه ایران، هم برای سرنگونی رژیم اسلامی و هم علیه میلیتاریسم و جنگ و نظم نوین ارتجاعی امریکا و متحدینش مبارزه می‌کنیم. طبقه کارگر و مردم زحمتکش سراسر ایران نه در کنار متجاوزین اسرائیل و امریکا و نه جمهوری اسلامی قرار دارند. هر گامی که ما بر میداریم تنها و تنها برای منفعت انقلاب توده‌ای کارگران و زحمتکشان و با هدف آزادی و برابری است.

قیام و انقلاب با کم‌ترین درد و در دسر از نظر ده‌ها میلیون کارگر و میلیون‌ها انسان آگاه و تجربه‌دیده در همه‌ی این دهه‌ها، زمانی است که طبقه کارگر و جامعه برای آن آماده شده باشد. سازمان‌های کارگری شکل گرفته باشند، حزب کمونیستی قدرتمند در صحنه باشد، شوراهای کارگری و محله‌ای و اقشار مختلف جامعه سر بر آورده باشند. شرایط انقلابی و توازن قوا فراهم شده باشد. ما قیامی می‌خواهیم که بخش آگاه جامعه و در راس آن طبقه کارگر برای آن آماده شده و آن را سازمان میدهد.

تیرماه ۱۴۰۴ - ژوئیه ۲۰۲۵

ترجمه سخنرانی اعظم کم گویان در جلسه سخنرانی، پاتل و جدل در ۱۰ اکتبر ۲۰۰۲، برگزار شده توسط انجمن فلسفی کالج ترینیتی، دویلین ایرلند. این پاتل بحث و جدلی بود بین اعظم کم گویان و سناتور مری هنری با نماینده جنبش امت اسلام (Nation of Islam) از آمریکا، حزب اسلامی بریتانیا و امام جمعه شهر دویلین - ایرلند. بدنبال سخنرانیها و جدل، از حضار که بیش از ۴۰۰ نفر بودند بطور سمبلیک در مورد قانون اسلامی رای گیری شد که اکثریت قریب به اتفاق آرا علیه قانون اسلامی شریعت رای دادند.

### قانون اسلامی دشمن سرسخت حقوق جهانشمول انسان

#### اعظم کم گویان

با تشکر از انجمن فلسفی کالج ترینیتی که مرا به این پاتل و جدل دعوت کرده است. اینجا من بعنوان یک منتقد اسلام و مبارز حقوق جهانشمول انسان و یکی از قربانیان قانون اسلامی صحبت میکنم.

قانون اسلامی شریعت از جانب هر کس که به حقوق جهانشمول انسان، حقوق و آزادیهای فردی و مدنی زنان، آزادی بیان و آزادی مذهب و لامذهبی معتقد است باید فعالانه طرد شود. قانون اسلامی در قرون اولیه اسلام ظهور کرد و کلیه رسوم و سنن قبیله ای و زن ستیز ماقبل اسلام را در سیستم خود وارد و ادغام نمود. مبنای قانون اسلامی نه فقط از قرآن و سنت محمد بلکه از منابع فقه اسلامی و تعبیر مختلف سکت های گوناگون گرفته شده است. باید پرسید قانونی که عناصر آن بیش از هزار سال پیش بنا گذاشته شده اند چگونه می تواند در قرن بیست و یکم به زندگی انسان مربوط باشد؟ قانون اسلامی شریعت منعکس کننده شرایط و اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی دوران خلفای عباسی است و هیچگونه ربطی به رشد اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی انسان امروز ندارد. احکام قانون شریعت با اصول اخلاقی و ارزشهای بشریت متقدم در تناقض است.

اسلام دینی است کاملا سلطه گر که کلیه وجه زندگی پیروان خود را کنترل می کند و در مورد همه چیز حکم می دهد از جهیزیه زنان تا عادت ماهانه آنها، از قطع دست و پای متهمین به سرقت تا سنگسار زنان متهم به سکس خارج از ازدواج، از مساله غذای حرام و حلال تا خلقت جهان، کوچکترین جزئیات زندگی روزمره باید تابع قوانین اسلام باشند. اسلام در همه چیز و هر چیز دخالت می کند. قانون اسلامی می گوشتد برای هر جز کوچک زندگی مردم قانون و مقررات تعیین کند، هیچ فردی در مورد زندگیش اختیار ندارد و باید قانون الله را که توسط آیات عظام تعیین شده است را رعایت کند.

قانون اسلامی با فشار و کشتار با هر نوع تفکر آزادانه مخالفت می کند، با آزادی اندیشه و عمل می جنگد. اتهاماتی مانند فساد، بی اخلاقی، کفر و الحاد برای خاموش کردن هر نوع صدای اعتراضی بکار می رود. سرکوب و بی عدالتی زندگی میلیونها انسان در جوامع تحت سلطه اسلام بویژه بی خدایان را که از هر نوع آزادی محروم هستند، شکل می دهد. به انسان به محض تولد برچسب مسلمان می زند و با انواع فشارها او را وادار می کنند تا آخر عمر مسلمان باقی بماند. قانون اسلامی حقوق زنان و غیر مسلمانان را وحشیانه پایمال می کند. بی خدایان وحشیانه مجازات می شوند مرگ یا اعتقاد به اسلام، یهودیان و مسیحیان شهروند درجه دو محسوب می شوند.

در کشورهایی که حکومتهای اسلامی حاکم اند مانند ایران، سوآن، پاکستان، برخی از ایالتهای شمال نیجریه و افغانستان تحت سلطه طالبان ما شاهد اعمال توحش نهفته در قانون اسلامی هستیم: سنگسار زنانی که از کوچکترین و کمترین حقوق فردی شان استفاده کرده اند، اتهامات مکرر کفر و شرک به مخالفین سیاسی که مجازات مرگ دارد، اعدام در ملا عام به جرم کفر و شرک چه اتهام باشد و چه واقعی و بسیاری از اعمال بربرمشانه دیگر نمونه هایی زنده از شریعت اسلامی هستند.

مهمترین وجه مشخصه اسلام این است که خواست خدا مقدم بر همه چیز است و باید اجرا گردد. این خداست و نه مردم که تصمیم می گیرند که امور زندگی چگونه پیش برود. در یک جامعه باز و آزاد مردم در مورد حدود و ثغور نظام حکومتی و ارگانهای قدرت تصمیم می گیرند و از طریق نمایندگان و نهادهای منتخب خود قوانین را تعیین می کنند. تحت حکومتهای اسلامی و در جوامعی که قانون اسلامی بخش مهمی از سیستم قضایی را تشکیل می دهد وضعیت کاملا متفاوت است. بطور نمونه در عربستان سعودی که قرآن رسما قانون

اساسی اعلام شده، هیچ نوع قانون دیگری که مغایر با این کتاب باشد تصویب نمی شود. نمونه های دیگر، ایران، سوآن، افغانستان تحت طالبان و بسیاری از کشورهای خاورمیانه هستند که در آنها قوانین اسلامی بخش مهمی از سیستم قضایی را تشکیل می دهند. روشن است که این غیر قابل قبول است و اراده و اختیار انسانها را برای تعیین سیستم سیاسی و قوانین از آنان سلب می کند.

### قانون اسلامی و حقوق جهانشمول انسان

حقوق جهانشمول انسان و قانون شریعت بطور قطع و بطرز علاج ناپذیری در تناقض آشتی ناپذیری با هم هستند. ستم، کشت و کشتار، سرکوب، فقدان آزادی و سانسور وحشیانه واقعیتهایی غیر قابل انکار در کلیه کشورهای تحت سلطه اسلام هستند. حقوق جهانشمول انسان، استانداردهایی از زندگی برای انسانها در اقصی نقاط جهان را عرضه می کنند. غالبا گفته می شود که حقوق جهانشمول انسانی تحمیل ارزشها و ایده آلهای غربی به مردمی است که به این ارزشها و ایده آلهای بی اعتقادند. اما این قابل قبول نیست که با جواز نسبییت فرهنگی دست دولتها و حکومتها را در تجاوز به اولیه ترین حقوق انسانی باز گذاشت. ما نباید بگذاریم نسبییت فرهنگی توجیه ستم و سرکوب بشود. قبول دین بعنوان مبنایی برای تجاوز به حقوق انسانی تبعیض به انسان تحت ستم و اعلام این است که حقوق انسانی آنها شایسته محافظت نیست.

شاید ناجورترین و بدترین وجه قانون اسلامی شریعت از نقطه نظر حقوق انسانی مجازاتهایی است که اعمال می کند. قانون اسلامی اخلاق فردی را در تناقض با اخلاق جنسی قرار می دهد. شلاق زدن و سنگسار تا حد مرگ از جمله این نوع مجازاتها هستند. جنسیت و رفتار جنسی قلمرویی است که اسلام قوانین سختی در باره آنها اعمال می کند. رابطه جنسی خارج از ازدواج اکیدا ممنوع است و شدیداً مجازات می شود. مجازات اعدام، مرگ یا سنگسار یا شلاق است. همجنس گرایی نیز ممنوع و قابل مجازات است. برای اینکه بدانید قانون اسلامی تا چه حد وحشیانه است در نظر بگیرید که این قوانین را در ملا عام و در اجتماعات مردم به اجرا در می آورند.

قانون اسلامی شریعت و حقوق زنان در قرآن و بر طبق شریعت اسلامی زنان نسبت به مردان جنس فرودست محسوب شده و از حقوق و مسئولیتهای کمتری برخوردارند. در محضر دادگاه و در مورد ارث یک زن نیمه مرد بحساب می آید، همچنین در زمینه ازدواج و طلاق نسبت به مرد از وضعیت پایین تری برخوردار است. همسر یک زن اخلاقا، قانونا و دینا موظف است او را بزند. زن از حق انتخاب همسر، تعیین محل سکونت، بوشش خود و حق سفر کردن محروم است. سن بسیار پایین ازدواج بین نه سالگی در ایران و ۱۷ سالگی در تونس یک وجه دیگر قانون اسلامی است. حکمت این وجه براساس روش زندگی محمد پیغمبر اسلام است که هنگامی که ۴۳ سال داشت با عایشه که یک دختر بچه نه ساله بود ازدواج نمود. چهار سکت درون اسلام بعلاوه سکت شیعه در امور مربوط به زنان با هم اختلافاتی دارند. در کلیه این مکاتب ازدواج قراردادی است که طبق آن شوهر باید تعهدات جنسی نسبت به همسر خود را بعمل بیاورد و از نظر مالی زندگی او را تامین کند. زن باید هر وقت که مرد بخواهد از نظر جنسی او را ارضا کند. شوهر می تواند بسادگی و با اعلام سه بار حکم طلاق زن را صادر نماید. تعدد زوجات تا چهار همسر برای مردان مجاز است. در سکت شیعه، صیغه یا متعه با ازدواج موقت مرد می تواند تا بی نهایت همسر موقت بگیرد. طبق قانون اسلامی مردان می توانند کنیز و بردگان زن داشته باشند. طبق قانون اسلامی و قرآن مردها مجازند در صورتی که همسرانشان از آنان تبعیت نکنند آنها را کتک بزنند.

یک حکم تبعیض آمیز دیگر این است که در بسیاری از کشورهای تحت نفوذ اسلام زنان نمی توانند با مردان غیر مسلمان ازدواج کنند. طبق اسلام برای حفظ اخلاق جامعه و جلوگیری از هرج و مرج جنسی، زنان باید سراپای خود را در حجاب اسلامی ببوشانند. قانون اسلامی کاملا مخالف آزادی پوشش است. روشن است که این مانع مهمی در رشد فیزیکی و معنوی زنان است. این غیر انسانی است که زنان را چنین در حجاب می بیچند در حالیکه طبق قرآن و احکام اسلامی این مردان هستند که قابل اعتماد نبوده و نمی توانند خود را کنترل نمایند.

برای حفظ اخلاق جامعه زن نباید با مردی که با وی نسبتی ندارد تماس داشته باشد. این جداسازی جنسی، شرکت زنان در زندگی و فعالیتهای اجتماعی را بسیار مشکل می سازد. قانون اسلامی به این ترتیب مانع شرکت و حضور زنان در جامعه شده و آنان را زندانی، منزوی و ناتوان از بالفعل کردن استعدادهایشان می کند. زنان شایسته اند که با آنها بعنوان انسان رفتار بشود و صرفا به همین دلیل هم قانون اسلامی باید طرد گردد.

# نه قومی نه مذهبی زنده باد هویت انسانی

یا با مسلمان شدن که تاریخا با زور و قهر صورت گرفته است، برای انسان بعنوان مسلمان و تحت قانون اسلامی، راه برون رفتی جز مرگ وجود ندارد.

توجیه گران اسلام غالبا ادعا می کنند که این نوع استدلالات بر اساس بدفهمی از اسلام صورت گرفته و اسلام دین صلح و دوستی است. این توجیه گران از این با آن سوره برای شما نقل قول میاورند تا ادعای خود را ثابت کنند. اما درست مانند انجیل در مسیحیت البته در قرآن هم احتمالا آیه هایی برای اثبات این یا آن نظر وجود دارد. تنها پاسخ به این ادعای توجیه گران و اسلامی ها این است که با نمونه های زنده و واقعی نشان داد که بر مردمی که به زیر سلطه قانون اسلامی افتاده اند چه گذشته و چه می گذرد.

همچنین مکررا ادعا می شود که منتقدین اسلام، راسیست و اسلاموفوبیک هستند. از آنجا که ما در مورد دین و نه نژاد بحث می کنیم استدلال اولی رنگ می بازد. مطمئنا در غرب درجه بالایی از ارتباط بین نژاد و مذهب موجود است. بطور مثال مسلمانان در بریتانیا بیشتر از جوامع خاورمیانه هستند. معهذ این کاملا منطقی است که انسانی را کاملا دوست داشت و به او احترام گذاشت اما از عقاید مذهبی او حتی تنفر داشت. انسانها قابل احترام هستند اما هر اعتقاد آنها محترم نیست. تلاش برای جرم کردن اسلاموفوبیا تلاشی زیرکانه برای سرکوب انتقاد از اسلام تحت پوشش مبارزه با راسیسم است. ضروری است که باید بین انتقاد از اسلام، ترس از اسلام، اسلام ترسی یا نفرت از مسلمانان تمایز و تفاوت قایل شد. اما غالبا انتقاد از احکام و روشهای اسلامی و انتقاد از دین اسلام برچسب راسیسم و تنفر از مسلمین را می خورد تا انتقاد را بسادگی و راحتی خاموش کنند.

اما اگر اسلام واقعا با دفاع از جهاد برای سلطه بر جهان خشونت را اشاعه می دهد، وقتی واقعا به مردان مجوز آسمانی می دهد که همسران خود را کتک بزنند؛ و حکم می دهد که شهادت یک زن در دادگاه نیمه شهادت یک مرد در محضر دادگاه است؛ و اعلام می کند که مسلمانان نباید با یهودیان و مسیحیان دوستی کنند، چرا نباید از این دین ترسید؟ چرا نباید از آن انتقاد کرد؟

جهان، میدان نبرد گرایشات فکری و جنبشهای اجتماعی گوناگون است. در غرب مبارزه و تلاش مردم برای کسب حق انتقاد از دین مسیحیت بیش از چهار صد سال طول کشید. حتی اکنون نیز این حق کاملا برسمیت شناخته نمیشود. در بریتانیا بطور مثال قانونی علیه کفر گفتن وجود دارد و بسیاری از اخوندها و مراجع اسلامی استدلال می کنند که این قانون باید شامل حال اسلام و مسلمانان هم بشود. این قانون باید کامل امحا و لغو شود. اگر از ما آزادی بیان خود در انتقاد از اسلام و دین سلب شود آنوقت دوباره پا در دهلیزهای تاریک قرون وسطی و جهالت خواهیم گذاشت.

باید برسمیت بشناسیم که جامعه ما بسیار بزرگتر، متنوع تر و پیچیده تر از جامعه بدوی و عشیره ای ۱۴۰۰ سال پیش شبه جزیره عربستان که اسلام از آنجا ظهور نمود، است. زمان طرد این ایده و حکم که مردم باید زیر قانون اسلامی زندگی کنند فرا رسیده است. اکنون بیش از هر زمان دیگری مردم نیاز دارند که تحت یک سیستم سکولار زندگی کنند که آزادی مذهب و لادذهبی و حقوق جهانشمول انسانی را بر مبنای اختیار و اراده مردم تأمین و تضمین کند. این به معنی رد ادعای مراجع ارتدکس اسلامی است که در یک جامعه خالص اسلامی حکومت به نمایندگان الله یا عدالت اسلامی تعلق دارد. اکنون بیش از هر زمان دیگری حیاتی است که علیه قانون اسلامی شریعت مبارزه کرد و دین اسلام را تابع یک نظام سکولار نمود.

\*انجمن فلسفی کالج ترینیتی نهاد فکری و فرهنگی معتبری است که به مدت ۳۲۱ سال از ۱۶۸۴ تا امروز به برگزاری جلسات هفتگی سخنرانی و مباحثه پیرامون مسایل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و فلسفی پرداخته است. جاناتان سویفت، اسکار وایلد و سامونل بکت از جمله مبتکرین و اعضا این انجمن بوده اند.

قانون اسلامی و تبعیض نسبت به غیرمسلمانان علاوه بر تحمیل قوانین اسلامی بر غیرمسلمانان، قانون شریعت حکم می کند که هیچ نوع برابری بین مسلمانان و غیر مسلمانان وجود ندارد. تحت قانون شریعت فقط مسلمانان شهروند کامل یک دولت اسلامی محسوب می شوند. بسیاری از دولتهای اسلامی بیشرمانه علیه غیر مسلمانان تبعیض قائل می شوند. در عربستان سعودی و کویت مسلمان بودن پیش شرط شهروند شدن است. فردی که به ادینانی مانند مسیحیت و یهودیت معتقد است در یک دولت اسلامی حقوق محدودی دارد، نمی تواند در زندگی اجتماعی فعالیت داشته باشد یا در مقامات دولتی بر مسلمانان حکومت کند. هر غیر مسلمانی غیر معتقد بشمار می آید و نمی تواند در یک کشور اسلامی بطور دائمی اقامت کند. علاوه بر این، قرآن صریحا مردم اهل کتاب را امت دینی تلقی می کند. دیگران بت پرست بشمار می آیند. بت پرست ها باید از بین بروند.

در بسیاری از دولتهای اسلامی مردان غیر مسلمان اجازه ندارند با زنان مسلمان ازدواج کنند و در موارد تعقیب جرائم، غیر مسلمانان شدیدتر مجازات می شوند. جرائم مرتکب شده نسبت به مسلمانان شدیدتر از جرائم مرتکب شده نسبت به سایرین مجازات می گردند. در بسیاری از کشورها شهادت یک غیر مسلمان در دادگاه با شهادت یک مسلمان برابر نیست.

آزادی مذهب نه فقط به معنی آزادی اعتقاد دینی بلکه به معنی عوض کردن عقیده دینی نیز هست. الحاد و بی اعتقادی یعنی اینکه یک مسلمان کنار گذاشتن اعتقادات اسلامی را تبلیغ کند یا عدم عقیده خود به اسلام را با حرف یا عمل اعلام کند. با اینکه یک مسلمان ایمان خود به اسلام را کنار می گذارد. بی اعتقادان به اسلام با بیشترین خشونت روبرو می شوند و غالبا با مجازات مرگ روبرو می شوند. این تبعیض کاملا در تناقض آشکار با آزادی عقیده و مذهب و این اصل که مذهب باید امر خصوصی افراد تلقی شود، قرار دارد. خشونت روا داشتن در مسایلی مانند آزادی اعتقاد و مذهب غیر قابل قبول است.

اعتقاد به دین باید کاملا داوطلبانه و یک امر خصوصی و فردی باشد، در غیر این صورت کسانی که به مذهبی عقیده دارند نه از سر تصمیم و تعهد فردی خود بلکه بخاطر ارعاب و فشار به آن دین می گروند. وقتی که پای قانون به میان می آید دیگر مذهب چیزی بین فرد و اعتقادات دینی اش نیست.

قانون اسلامی و آزادی بیان

تحت قانون شریعت و در جوامعی که اسلام ستم می کند، نویسندگان، متفکرین، فیلسوفان، فعالین، هنرمندان همگی از آزادی بیان محروم هستند. رژیمهای اسلامی بخاطر سرکوب آزادی بیان منفور هستند. غالبا چون دولتهای اسلامی خود را کاملا با اسلام یکی می دانند هر نوع انتقادی از دولت، اهانت به اسلام و کفر بحساب آمده و شدیداً مجازات می گردد. تحت قانون اسلامی مردم از نوشیدن مشروبات الکلی، نواختن و گوش کردن به موسیقی، مطالعه ادبیات یا فلسفه، سکس و هنر محروم هستند.

بدلیل پایمال کردن حقوق انسانی توسط شریعت، بدلیل تبعیض نهادی شده در قانون اسلامی، بخاطر محروم کردن میلیونها انسان از اختیار و اعمال اراده شان و بی حرمت کردن انسانها، قانون بربرمنشانه اسلامی باید شدیداً مورد مخالفت قرار گرفته و طرد شود.

در غرب حتی در کشورهایی که یک اقلیت قابل ملاحظه مسلمان زندگی می کنند، هر نوع ایده ای مبنی بر اینکه شریعت می تواند و باید در زندگی اجتماعی نفوذ داشته باشد باید قویا مورد مخالفت قرار بگیرد چون با بسیاری از ارزشهای پایه ای انسانی مانند برابری همه در مقابل قانون و اینکه قانون باید بر مبنای خواست مردم تعیین شود و مجازات باید با جرم مرتکب شده متناسب باشد، تناقض دارد.

اسلاموفوبیا و راسیسم

مشکل کسانی که مانند ما در غرب زندگی می کنند این است که چگونه با پایمال کردن حقوق انسانی توسط اسلام و شریعت مقابله کنیم بدون اینکه به راسیسم و نژادگرایسم متهم نشویم. اینجا یک نکته کلیدی وجود دارد و آن این است که حقوق انسانی به فرد داده می شود و نه به گروه. هر گروهی که حق اعضای خود در ترک کردن را زیر پا می گذارد پایه ای ترین حقوق انسانی را پایمال می کند. یکی از دلایلی که اسلام طرف قرن گذشته رشد کرده این است که مسلمان بودن مانند یک خیابان یک طرفه است. چه از زمان تولد

قدرت طبقه کارگر در شکل و تخریب اوست!

## "پویش همت برای ایران" گستاخانه حاکمیت علیه مردم

مصطفی اسد پور

"پویش همت برای ایران" عنوان یک تعرض سازمان یافته سراسری از طرف جمهوری اسلامی به مردم با هدف جلب حمایت فعال به نفع حکومت در فضای جنگی است. این پویش از طرف ارگانه‌های دولتی سازمان یافته و مشخصاً توده مردم زحمتکش در محلات و کارگران در محل های کار را هدف قرار میدهد. همه با هم، ایران و "سرزمین مادری"، "وطن پرستی"، جنگ و "نجات میهن"؛ عصاره "پویش همت برای ایران" را تشکیل میدهد. این یک فراخوان همیاری توده ای نیست بلکه دستورالعمل دولت مرکزی در سازمان دادن پشت جبهه ها در خدمت یک جنگ است که به خنس خورده است. سطر به سطر آن حکایت از تحمیل بازسازی خرابی و سازمان خدمات مستقیم دولتی به گرده توده مردم دارد و جیبی است که دولت برای تلکه و باجگیری جنگی دوخته است. در مقابل تعرض جنگی جمهوری در هر شکل و در هر ابعادی که بخود میگیرد باید قاطعانه ایستاد.

در نگاه سراسری اولیه، آگهی های تبلیغی به منظور جلب حمایت عمومی، آش در هم جوشی از تصاویر شهید و دماوند و تخت جمشید و قدس و مراکز هسته ای؛ جمعیت درمیان مساجد و مناره ها و زنان صف اول با حجاب؛ همگی در تصویر "وحدت توده" با همه تنوع اما در صف متحد در زیر سایه حکومت؛ بیشتر از هر چیز نمایانگر جامعه ای در کلنچار با زنجیرهایی است که هنوز باید از پای خود بازکند، و این زنجیرها خود جمهوری اسلامی است. آنچه از همان صفحه اول با رنگ تند و زمخت و زنده چشم را میازارد لحن طلبکار و تحقیر است: "الان وقتشه..." "در ایام شاید سخت بنظر برسد..." "همت کنیم" ... "برای کار ایران" ... "حتی یک قدم!"

چرا در ایران مورد اشاره این برشور اثری از قانون کار، قوانین سرکوب و تبعیض علیه زنان، اثری از زندان اوین، گردان ضد شورش، گشت حجاب، دستمزدهای زیر خط فقر، اثری از اعتصاب و اعتراض و شورش پیدا نیست؟ چرا از دشمنانی که سالها و سالها و سالها خون مردم را توی شیشه کردند از مجریان و مبتکر ساماندهی مسئولیت در مقابل اشتغال و بیکاری توده میلیونی، در مقابل توطئه جنایتکارانه حذف عملی طب و آموزش پرورش و اسکان؛ از طرح های قتل عام در طی بیماری و ناتوانی مژمن سازمان یافته ناشی از کمبود ویتامین و پروتئین از سفره مردمان فقیر و زحمتکش در سنگ زیرین آسیاب؛ کمترین اثری پیدا نیست؟ کسی هست بپرسد تخت جمشید سرتان را بخورد، بمباران و محاصره و کشتار و سرکوب علیه مردم کردستان در کدام درس تاریخ نقش بسته است؟ کسی هست بپرسد در کدام جنگ بود که میلیونها از مردمان از تبار مشترک یک عمر زحمت و کار به درماندگی و فقر و آوارگی و بی پناهی و لعنت در جوار جنون ثروت و نعمت و لوکس همان شهر تبعید گشتند؟ کجا باید دنبال بیغول های بهره کشی از زنان و دختر بچه ها در پای دارهای قالی، کار خانگی زنان و .... جستجو کرد؟

"پویش همت برای ایران" سرتاسر زبان درازی گستاخانه ماموران دولتی است که برای نشخوار سرگردانه بگیری رنگ و رو باخته حکومتی فرصت را غنیمت دیده اند. در مقابل توقعات مردم، خشم و اعتراض و اتحاد و حق طلبی بناگزییر مردم دست پیش میگیرند. پر واضح است که این طرح اولاً، مسئولیت دولت در مقابل همه وظایف برای خدماتی که همیشه از وظایف دولت به حساب میاید نیز شانه خالی میکند؛ ثانیاً، مردم نیازمند را به یک سایت اینترنتی و به ارگانه‌های "پویش همت مردمی در محلات" حواله میدهد و ثالثاً، هنوز

بالای برج عاج "جنگ برای نجات میهن"؛ و یاره گویی حول "دولت خدمتگذار" جا خوش کرده است.

جامعه ایران نیازی به سازماندهی کمک های مردمی و همیاری و فداکاری حکومتی ندارد. این مردم یکبار برای همیشه باید اراده کنند تا این دولت یاره گو و مفت خور را افسار بزنند و سر جایش بنشانند. تامین مسکن موقت باید از طرف دولت فوراً سازمان یابد. هزاران مسکن خالی در شهرها وجود دارد، هتل ها در شرایط جنگی عموماً در دسترس هستند، در محلات بالای شهر و اعیانی مملو از اتاق و نشیمنگاه و عمارت های بیلاقی و باغها هزاران هزار جنگ زده را در خود جا میدهد، پویش گزافی بیجا میکند در بحبوحه جنگ نیز با انگشت گذاشتن به وجدان مردم زحمتکش اینچنین بی شرمانه به مراقبت از کیسه لاشخورهای جامعه میپردازد.

تعمیر خانه و زندگی مردم؛ نگهداری از کودکان و بیماران در مراکز بهداشتی وظیفه دولت است. سالیانه از کیسه دولت مستقیماً مخارج و انواع خدمات در حمایت از چرخیدن چرخ کارخانه ها مستقیماً به منظور تامین سود دلخواه سرمایه با انواع سوبسید ها تامین شده است. تا اینجا دستگاه دولتی از انواع وزیر و کار چاق کن و شلاق چی و گزومه و داروغه برای خاموشی حق طلبی کارگری از هیچ مخارجی فروگذار نگرده است. اگر در پویش، نوبت در کار است، از خیلی وقت پیش، باید این خیل را به خیابانها راند تا یک بار هم که شده برای ایران رنگ "آسایش" را بخود ببیند.

واقعیت این است که جنگ مردم آزادیخواه و زحمتکش در ایران علیه جمهوری اسلامی هیچ بدهی به دولت اسرائیل و امریکا و سوداهای کثیف منطقه ای آنها ندارد. برای جمهوری اسلامی در جنگ مقابل تجاوز و جنگ طلبی اسرائیل، پروپاگاندا پویش از هر گونه توهم به جلب حمایت توده ای مردم در فضای جنگی عاری است. جمهوری اسلامی دارد از نعمت جنگ، از بمب های اسرائیل و شرکا دشمن دیگر و مهمتر خود (مردم) را تا فرصت مناسب عجالتاً خنثی میکند. در این میان "فرصت مناسب" آن مجالی است که وسیع ترین توده کارگر و زحمتکش را برای مبارزه متحد و سراسری مطابق یک نقشه آگاهانه در جهت لغو همه آثار و شواهد باتلاق ارتجاعی و طبقاتی بکار گیرد.

این اول راه است. جمهوری اسلامی جواب واقعی خود را از توده کارگر آن زمان دریافت خواهد کرد که طبقه کارگر ابتکار تحرک علیه باجگیری جنگی، فرار جوانان از پادگانها و علیه سربازگیری را در پیش بگیرد.

۳ ژوئیه ۲۰۲۵

برای آزادی و برابری به حزب حکمتیست پیوندید

## نیروهای سناریو سیاهی را باید ایزوله کرد

پس از یکدور تهدیدات، تبلیغات و تحریکات جنگی اسرائیل و آمریکا علیه جمهوری اسلامی به بهانه آشنای "خطر ایران هسته ای"، با حمایت دولتهای غربی و رسانه های رسمی، سرانجام اسرائیل با حملات همه جانبه به ایران جنگی را آغاز کرد که ۱۲ روز ادامه داشت. جنگی که منطقه و جهان را وارد دوره ای پر مخاطره و ترسناک کرد. جنگی که مستقل از لطامات همه جانبه آن به جمهوری اسلامی و دولت اسرائیل، بیشترین قربانیان را از مردم گرفت. پس از گذشت ده روز از جنگ و بمباران وسیع توسط دو طرف، بمباران مراکز هسته ای ایران و ریختن ۳۰ تن بمب بر سر این مراکز توسط آمریکا، سرانجام با اعلام آتش بسی شکننده جنگ موقتا متوقف شده است.

با توجه به تهدیدات، قدری ها و ادعاهای ترامپ و اسرائیل و پرونده سیاه آنان در عدم پایبندی به قوانین بین المللی، با توجه به نیاز دولت جنگ طلب اسرائیل به تشدید کشمکش و جنگ، با توجه به مصونیت کامل اسرائیل در قبال جنایت جنگی و نسل کشی و حمایت بی قید و شرط دول غربی از آن، سایه جنگ، ترس و نگرانی از سرگیری مجدد جنگ، هنوز بر سر مردم ایران و منطقه سنگینی میکند.

این جنگ یکبار دیگر صفیندی های نیروهای سیاسی در اپوزیسیون را روشن تر از قبل در مقابل جامعه و مردم آذیخواه در ایران قرار داد. حمله اسرائیل و برخورد احزاب و نیروهای سیاسی به آن امروز سنگ محک دوستی یا دشمنی آنان با جنبش آذیخواهانه مردم ایران برای رهایی از بختک جمهوری اسلامی و دستیابی به آزادی، برابری، رفاه، امنیت و سعادت همگانی است.

سیاست و موضع نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی در قبال این جنگ، در قبال شرکا و همکاران اسرائیل و در قبال حامیان و مبلغین حمله به ایران، بیان جایگاه این نیروها در صف نیروهای سناریوی سیاهی و مدافعان جنگ و ویرانی و تباهی مدنیت یا در صف آذیخواهی، صف مدافعان مدنیت، مدافعان سرنگونی جمهوری اسلامی نه از طریق بمباران و کشتار مردم، که از راه انقلابی آذیخواهانه، سناریوی سفید، است.

طی این ۱۲ روز و تا امروز بخشی از اپوزیسیون به نام "ضدیت با جمهوری اسلامی"، به نام "دفاع از مردم ایران"، در جبهه دولت فاشیست اسرائیل، جبهه نئو محافظه کاران در آمریکا، جبهه مدافعان حمله نظامی به ایران، جبهه مدافعان جنگ، ویرانی و بمباران و با خاک یکسان کردن جامعه و تبدیل ایران به عراق، افغانستان، سوریه و لیبی و غزه و... اند. در راس این صف فاشیستهای آریایی به رهبری رضا پهلوی، جریان ارتجاعی، ضد اجتماعی و مذهبی مجاهدین به رهبری مریم رجوی، فرقه های بدنام قومی امثال عبدالله مهدی قرار دارند. نیروهایی که نه فقط حمایت که همسویی خود با فاشیستهای حاکم در اسرائیل برای عراقیزه کردن ایران را نه فقط مخفی نمیکند که بمباران مردم بیگناه را فرصتی برای ایفای نقش در سیاست "رژیم چینج" امریکایی-اسرائیلی اعلام کرده اند. امروز دیگر این حقیقت که این جنگ توسط اسرائیل و در همراهی بخشی از اپوزیسیون با هدف "رژیم چینج" انجام گرفته است، را نه دولت اسرائیل و نه میدیای رسمی در غرب مخفی نمیکند.

در حاشیه این جریانات دست راستی و ارتجاعی، نیروهایی به نام کمونیسم و چپ، مانند حزب حمید تقوایی (حزب کمونیست کارگری ایران)، عملا به پیاده نظام این سناریو و دستگاه تبلیغاتی ماشین جنگی اسرائیل- آمریکا تبدیل شده اند. جریانی ضد اجتماعی که با دفاع از "دخالت بشردوستانه" آمریکا در لیبی و سوریه هر شبیه ای در پروناتویی بودن خود و دشمنی با کمونیسم و طبقه کارگر را از بین برد.

حزب حکمتیست (خط رسمی) ضمن محکوم کردن هر نوع همکاری با دولت اسرائیل، محکوم کردن مبلغین ماشین جنگی اسرائیل- آمریکا، ضمن تلاش برای سازمان دادن و تقویت جنبش آذیخواهانه و انقلابی طبقه کارگر و مردم

ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی، همه نیروهای سیاسی و اپوزیسیون جمهوری اسلامی را به افشا، طرد و منزوی کردن این نیروها بعنوان جریانات سناریوی سیاهی، دشمن مدنیت و مردم آذیخواه و مبارزه آنان برای آزادی و برابری، دعوت میکند. افشا و شناساندن ماهیت واقعی و ارتجاعی و ضد انسانی این نیروها، منزوی کردن بیشتر آنها اولین شرط و وظیفه هر نیرویی است که خود را در صف اپوزیسیون جمهوری اسلامی و همزمان مدافع مدنیت جامعه میدانند.

رابطه و مناسبات دوستانه نیروهای سیاسی با این جریانات، نه فقط بی پرنسیبی و پرده پوشی نقش مخرب و خطرناک این نیروها در سیر سرنگونی جمهوری اسلامی، که میدان دادن به ارتجاعی دیگر، اینبار غیر اسلامی اما به همان اندازه ارتجاعی، در خون پاشاندن به جنبش آذیخواهانه مردم ایران و به تباهی کشیدن زندگی میلیونها انسان است.

سیاست احزاب و نیروهای سیاسی برای مقابله با سناریوی سیاه در جریان سرنگونی ارتجاع اسلامی، انزوا و طرد نیروهای سناریو سیاهی، نه فقط جایگاه سیاسی و اجتماعی هر حزب و نیرویی را تعیین میکند که یک شاخص مهم در ارزیابی از رابطه این احزاب با مردم آذیخواه ایران است.

حزب حکمتیست (خط رسمی) ضمن تلاش همه جانبه برای بسیج و سازماندهی طبقه کارگر، اقشار محروم، زنان و مردم آذیخواه برای مبارزه با جمهوری اسلامی و سرنگونی انقلابی آن، مقابله با نیروهای سناریوی سیاهی، مخرب و ضد مدنیت را یکی از وظایف خود در این مسیر میداند و برای آن میکوشد.

بی تردید انقلاب، تحولات انقلابی و آذیخواهانه در جامعه ایران برای پایان دادن به عمر جمهوری اسلامی و برای تحقق آزادی، برابری و زندگی مرفه و انسانی در گرو به میدان آوردن طبقه کارگر و مردم آذیخواه و تعیین نوع حاکمیتی است که مردم ایران با دخالت و اراده مستقیم خود آنرا انتخاب میکنند.

دخالت دولتهای منطقه و جهان و خصوصا دخالت دولتهای غربی از دولت مخرب آمریکا تا دولت فاشیست و نژاد پرست و جنایتکار اسرائیل در این روند، نه تنها علیه مردم آذیخواه ایران است، که مخرب و از پیش محکوم است.

### حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۱ خرداد ۱۴۰۴ - دوم ژوئیه ۲۰۲۵

برای آزادی و برابری به حزب حکمتیست پیوندید

## انتقام از مردم به بهانه حمله اسرائیل

آتش ۱۲ روز جنگ، موشک باران و بمباران میان اسرائیل و ایران، سرانجام با آتش بسی هر چند شکننده فعلا خاموش شده است. همچنانکه ما بارها تاکید کرده ایم این جنگ مستقل از لطمه به جمهوری اسلامی یا اسرائیل، عواقب زیانبار و غیر قابل جبرانی برای مردم در ایران و منطقه بر جای گذاشته است. پس از آتش بس شکننده و توافقاتی غیر رسمی میان طرفین، هر دو سوی این ماجرا دست به تعرضی گسترده به آزادی، امنیت و زندگی مردم زده اند. خسارات این ماجراجویی نظامی را اسرائیل بر سر مردم محروم فلسطین و جمهوری اسلامی بر سر طبقه کارگر و اقشار محروم و مردم آزادیخواه در ایران می ریزند.

جمهوری اسلامی با سرمایه گذاری بر ترس و نگرانی عمیق مردم و ویرانی و کشتار، با تبلیغات وسیع "میهن پرستانه" میکوشد به عنوان "فهرمان" مقابله با تجاوز اسرائیل-آمریکا، موقعیت نابسامان خود در مقابل مردم را بهبود بخشیده و همزمان با کشاندن مردم به زیر چتر "وطن پرستی" و آشتی با جمهوری اسلامی، دست به وسیعترین تعرضات به فضای سیاسی جامعه، به معیشت طبقه کارگر و اقشار محروم، به زنان و جنبش آزادیخواهانه مردم ایران، بزند. جمهوری اسلامی با پخش وسیع ناسیونالیستی و میهن پرستانه، با تحریکات کر کننده ملی گرایانه، به جنگ با دشمن اصلی خود، مردم آزادیخواه و برابری طلب ایران و در راس آن طبقه کارگر آگاه ایران میروید. جنگی که نه وقفه ای در آن هست و نه آتش بس و توافقی.

این جنگ برای ما کارگران و زحمتکشان جامعه، برای جنبش حق زن و جنبش خلاصی فرهنگی در این جامعه، برای ما مردمی که جهت نیل به ابتدایی ترین حقوق انسانی خود، راهی جز سرنگون کردن جمهوری اسلامی به عنوان اولین قدم نداریم، جنگ برای آزادی، برای زندگی و برای دفاع از حرمت و کرامت انسانی خود است. این جنگ بیش از چهار دهه است به اشکال مختلف وسیع و همه جانبه پیش رفته است. سالهای اخیر ابعاد کشمکش و مقابله کارگران، زنان و مردم آزادیخواه لرزه به اندام جمهوری اسلامی انداخت، مهر هراس از خیزش انقلابی پایین، از انقلاب و سرنگونی را بر پیشانی جمهوری اسلامی، بورژوازی ایران و حتی اپوزیسیون بورژوازی کوبید. جمهوری اسلامی پس از ۱۲ روز جنگ با اسرائیل میکوشد از این جنگ برای تقویت موقعیت خود و بقا حاکمیت و تضعیف جنبش آزادیخواهانه در ایران استفاده کند.

اولین نشانه های این تعرض هدفمند بسیار نمایان است، گرانی و فقر وسیع و تلاش برای تثبیت آن به بهانه جنگ، حمله به سطح دستمزدها در میان طبقه کارگر و اخراج و بیکار سازی و تعدیل نیروی کار به بهانه اقتصاد جنگی، دستگیری های وسیع، دادگاههای صحرایی و اعدام ها به بهانه همکاری با اسرائیل، کنترل و افزایش پستهای بازرسی، گسترش فضای میلینتاریستی به بهانه "خطر دشمن خارجی" گوشه ای از این تعرض سازمان یافته است. راه انداختن وسیعترین حملات به کارگران و مهاجرین با پیشینه افغانستانی و اخراج چند صد هزار نفر از آنها به جهنم افغانستان، راه انداختن موجی از تبلیغات ضد کارگری، نژاد پرستانه و ضد انسانی علیه آنها، گوشه دیگری از این تعرض همه جانبه است.

در این میان تبلیغات جنگی سه طرف، ایران، اسرائیل و دول غربی، پادویی بخشی از اپوزیسیون برای از سرگیری جنگ و "رژیم چینج" اسرائیلی-آمریکایی نه فقط جمهوری اسلامی که اساسا مردم آزادیخواه در ایران و جنبش آزادیخواهانه آنان برای آزادی و برابری را هدف قرار میدهد. پادوهای بیمایه ای که تا همین امروز بیشترین خدمت را به جمهوری اسلامی، به خفه کردن هر صدای اعتراضی بعنوان حمایت از این اپوزیسیون ارتجاعی و روسای شان در واشنگتن و تل آویو، کرده اند. از نظر طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در ایران از جمهوری اسلامی تا اسرائیل و آمریکا و پادوهای شان در اپوزیسیون، همگی متعلق به جبهه ای ارتجاعی و از دشمنان هر نوع رفاه و آزاد و امنیت برای مردم آزادیخواه ایران، برای طبقه کارگر در ایران و منطقه و جهان اند.

مردم آزادیخواه ایران

کارگران، آزادیخواهان!

نباید اجازه داد به بهانه جنگ و کشمکش دولتها، به بهانه حمله اسرائیل و آمریکا به ایران، جمهوری اسلامی قلب جنبش آزادیخواهانه در ایران را نشانه بگیرد. نباید اجازه داد هراس از فقر و اخراج و بیکارسازی، فضای جنگی و هراس از شروع دوباره بمباران و کشتار، مقابله جامعه با این تعرض گستاخانه و دفاع از خود را تضعیف کند.

نباید اجازه داد جمهوری اسلامی از این فضا و شرایط جنگی به عنوان امکانی جهت تهدید و ارباب و تعرض به فضای سیاسی جامعه استفاده کند. جمهوری اسلامی نشان داده است که در مقابل طبقه کارگر ایران و اقشار محروم، در مقابل زنان و مردم انسان دوست و متمدن، توان مقاومت ندارد. امروز بیش از هر زمانی لازم است که به اشکال مختلف، متحدانه از زندگی خود، از حرمت و کرامت خود، از دستاوردهای بدست آورده مان و حق تشکل و اعتراض و از رفاه و امنیت خود، دفاع کنیم.

کمونیستها، رهبران کارگری، فعالین آزادیخواه و برابری طلب

این دوره بیش از همیشه نقش شما در دفاع از مردم در مقابل تعرضات بورژوازی ایران و حکومتش تعیین کننده است. شما در تمام این مدت علیه جنگ، علیه حمله نظامی اسرائیل، علیه حامیان جنگ و علیه تلاش بی شرمانه جمهوری اسلامی در تعرض به معیشت و زندگی مردم محروم، به اشکال مختلف ایستادید و مقاومت کردید. شما در این دوره زنجیره ای انسانی برای حمایت از هم و کمک رسانی در شرایط جنگی تشکیل دادید.

امروز شما چشم و گوش جامعه برای حفظ این همبستگی و تقویت آن و برای سازماندادن مردم آزادیخواه از کارخانه و دانشگاه تا صف معلم و بازنشسته و شهر و محلات هستید. نباید اجازه بدهید حاکمیت ضد کارگری و ارتجاعی تاوان حملات اسرائیل را از ما بگیرد، نباید اجازه بدهید محل کار و زندگی را به فضای ترس و دستگیری و تعقیب و گریز تبدیل کنند، نباید اجازه بدهید به ضعیف ترین بخش مردم که همسرنوشتان ما هستند به جرم فرار از افغانستان، به جرم مهاجر بودن، به جرم پیشینه افغانستانی مورد تعرض بی شرمانه قرار بگیرند.

مردم آزادیخواه چشم به انتظار دخالت فعال شما هستند. ما همگی شما رفقا را به تلاش مشترک و همه جانبه برای سد بستن در مقابل این تعرضات در دفاع از ندگی، امنیت و فضای باز سیاسی جامعه دعوت میکنیم.

حزب حکمتیست(خطر رسمی)

۱۰ خرداد ۱۴۰۴ - اول ژوئیه ۲۰۲۵

# کارگران کمونیست

حزب حکمتیست (خط رسمی)،

سنگر اتحاد طبقاتی و تشکل حزبی

شما است.

به این حزب پیوندید!

**حکمتیست:** منصور حکمت در سال ۱۹۹۴، پس از پایان جنگ سرد و با توجه به ابعاد وحشتناک از هم پاشیدن شیرازه جامعه در کشورهای اروپای شرقی، افغانستان، رواندا و سومالی و ...، خطر تکرار چنین سناریوی سپاهی در ایران را از جانب نیرویی ضد اجتماعی مانند مجاهد گوشزد میکند.

حکمت علاوه بر نشان دادن اینکه مجاهدین یکی از بازیگران فعال سناریوی سپاه و به تباهی کشیدن جامعه است، بر این نکته که سیاست و نحوه برخورد نیروهای سیاسی به این چنین سناریویی، داشتن یک سیاست روشن برای اجتناب از تحقق این کابوس و مقابله با آن شاخص مهمی در ارزیابی از نیروهای سیاسی و جایگاه سیاسی و اجتماعی آنان است تاکید میکند.

امروز با پیوستن بخشی از اپوزیسیون بورژوازی و راست به این بلوک مطالعه ای مطلب ارزشمند را به خوانندگان حکمتیست و همه کمونیستها و آزادیخواهان توصیه میکنیم.

## روایهای متنوع مجاهد

### چرا دولت مجاهدینی غیر ممکن است؟

منصور حکمت

رهبری مجاهدین بطرز غریبی مفتون قدرت دولتی و تشریفات و مراسم و ملحقات آن است. هر حزب سیاسی جدی طبیعتاً برای قدرت سیاسی تلاش میکند، ایزاری که امکان میدهد برنامه و اهداف را به اجرا در بیاورد. اما علاقه مجاهدین به قدرت دولتی از این جنس نیست. زمینی نیست. سیاسی نیست. یک شیفتگی نیمه مذهبی کودکانه است. گویی رسیدن به دولت مرحله غایبی تعالی خود سازمان یا سرنوشت مقدر رهبران آن است و با کاخ ریاست جمهوری مصداق این جهانی بهشت است. قدرت دولتی برای مجاهد یک رویای محبوب کننده است. کلمات رئیس جمهور، رهبر، نخست وزیر، کابینه، وزیر، فرمانده، و امثالهم طنین عجیبی در میان آنها دارد. و درست مانند کودکانی که عروسکهایشان را گرد میچینند و رویاهایشان را بازی میکنند، اینها هم غالباً مشغول "دولت بازی" هستند: "حالا من رئیس جمهور"، "حالا تو نخست وزیر". پایان این بازی معلوم نیست. این دور اخیر، که قرار شده در آن "حالا مریم" رئیس جمهور شود و با تعدادی از عروسکها، در شکل هنرمند و شاعر و نویسنده و ورزشکار، در اروپا مهمان بازی کند، قطعاً بازی آخر نیست. با سجده ای که اینها بر نام فامیل خود میکنند، آخر این ماجرا، چه در تهران و چه در واحه ای در جنوب عربستان، به احتمال قوی اعلام سلطنت و برگذاری خصوصی مراسم تاجگذاری خواهد بود.

اما اگر این صرفاً یک بازی بود، اگر صرفاً کودکانه بود، شاید همه به تماشا می نشستیم و با جست و خیز بازیگران و شیرینکاری هایشان سرگرم میشدیم. اما این عرصه سیاست و جنگ قدرت است که در جهان امروز معانی قوی العاده دهشتناکی پیدا کرده است. مساله جدی است، حتی اگر مجاهد خود جدی نباشد. عواقب زمینی برای انسانهای واقعی دارد، حتی اگر مجاهد خود در عالم رویاهایش سیر کند.

نکته اساسی اینست که به حکم شرایط عینی اجتماعی و سیاسی در ایران، به حکم مشخصات این دوره تاریخی خاص و بالاخره از همه مهمتر به حکم خصوصیات خود سازمان مجاهدین و استراتژی مبارزاتی اش، قدرت دولتی برای این سازمان یک میوه ممنوعه است. این شرایط، به قدرت رسیدن مجاهدین یا شورای ملی مقاومتشان بعنوان "دولت ایران" را منتفی میکند.

بنییم چرا:

#### بعد از جمهوری اسلامی:

#### مجاهد، قهرمان کدام داستان؟

در تبیین کلیه نیروهای سیاسی اپوزیسیون ایران از سیر اوضاع سیاسی آتی ایران تا امروز یک فرض مشترک و بسیار مهم وجود داشته است که اکنون متأسفانه باید بطور جدی زیر سوال قرار داده شود. همه نیروها، از راست و چپ، و با هر سیاست و استراتژی ای در صحنه مبارزه با رژیم موجود، روند آتی اوضاع را بصورت تغییر حکومت مرکزی در ایران و جایگزینی رژیم اسلامی با یک رژیم دیگر تصویر میکنند. یکی این را حاصل انقلاب توده مردم و دیگری محصول کودتای نظامی یا تغییر تدریجی رژیم موجود میبیند، یکی حکومت آتی را چپ و آزادیخواه و دیگری راست و مستبد تجسم میکند، یکی یک نظام سیاسی سکولار و مدرن و دیگری حکومتی قومی یا مذهبی را انتظار میکشد. اما بهرحال در تبیین همه اینها یک "دولت" جای خود را نهایتاً به "دولت" دیگری میدهد. در این تبیین، بحران و کشمکش و انقلاب و کودتا و غیره بهر رو حلقه ای است که میان دو موقعیت "غیر بحرانی" و "متعارف" قرار میگردد. در انتهای این پروسه، جامعه سر جایش است، دولت سر جایش است، زندگی اقتصادی سر جایش است. دولت دولت است، مردم مردمند و ایران ایران است. اما در پرتو موقعیت سیاسی و اقتصادی ایران و رویدادهای

مهم بین المللی، این فرض دارد بطور روزافزونی ناموجه میشود. سیر محتمل دیگری دارد بتدریج طرح میشود و آن اینست که روند فروپاشی جمهوری اسلامی به یک جنگ و کشمکش داخلی کشدار و کمابیش دائمی، ترکیب پیچیده ای از ملوک الطوائف نظامی، اشغال خارجی و تجزیه جغرافیایی و بعضاً قومی کشور منجر گردد. سیر اوضاع سیاسی کشورهای مختلف در دوره پس از پایان جنگ سرد، از یوگسلاوی و افغانستان، تا رواندا و سومالی و کشورهای شوروی سابق نشان دهنده ابعاد باور نکردنی مشقاتی است که این سناریوی دوم به توده میلیونی مردم تحمیل میکند. اگر سناریوی اول را سناریوی متعارف یا "سفید" نام بگذاریم، این سناریوی دوم تازه با ارفاق میتواند "سیاه" لقب بگیرد. این یک کابوس واقعی است که امکان وقوع آن روز بروز بیشتر میشود. شیوه برخورد نیروهای سیاسی به این احتمال دوم، و بطور مشخص داشتن یک سیاست روشن برای اجتناب از وقوع سناریوی سیاه در جریان سرنوشت رژیم مرجع اسلامی، خود، مانند برنامه و اهداف اجتماعی احزاب، یک شاخص مهم ارزیابی آنهاست.

بعلاوه، مهم اینست که طیف وسیع نیروها و جریانات سیاسی چه در حکومت و در اپوزیسیون، هریک بنا بر مشخصات سیاسی و سازمانی اش، جایگاهش در جامعه و در رابطه با طبقات اجتماعی، استراتژی و اهداف و روشهایش، با یکی از این دو سناریو بیشتر تناسب دارد و وجود و فعالیتهایش به تحقق یکی از این دو بیشتر خدمت میکند. اگر دقت کنیم میبینیم مجاهد فقط میتواند شخصیتی، آنهم فرعی، در سناریوی دوم، یعنی سناریوی سیاه، باشد.

#### استراتژی مجاهدین

استراتژی خود مجاهدین برای کسب قدرت و تشکیل دولت کودکانه و خیالی است. این استراتژی بیش از هر چیز ملهم از شیوه قدرت یابی خمینی است، با این اشکال کوچک که تفاوتها بسیار مهمی که میان تقریباً تمام فاکتورهای دخیل در جریان سقوط رژیم سلطنت با شرایط امروز وجود دارد را یکسره ندیده میگردد.

مفهوم کلیدی برای مجاهدین کلمه "الترناتیو" است. اصل اساسی در استراتژی مجاهدین اینست که خود را، در هر بسته بندی تشکیلاتی که مناسب باشد، نظیر شورای ملی مقاومت و غیره، بعنوان الترناتیو سیاسی و عملی رژیم موجود تثبیت کند. "الترناتیو" مقوله ای است که در برابر ایده ها و فرمولهای قدیمی نظیر "سازماندهی و رهبری انقلاب"، "کسب هژمونی"، "پیروزی نظامی" و غیره علم میشود. مجاهدین قصد ندارند و قرار نیست شورش، انقلاب، جنبش رهائیبخش، کودتا و غیره ای را علیه رژیم اسلامی برپا کنند و بر این مبنا به قدرت برسند. فرض اینست که خود مردم بهرحال از رژیم اسلامی به تنگ خواهند آمد، بحران سیاسی و اقتصادی دیر یا زود رژیم اسلامی را فلج میکند و به سرانسیب سقوط میراند. وظیفه مجاهدین اینست که تا آن مقطع خود را بعنوان "الترناتیو" طبیعی و بدیهی رژیم در شرف سقوط به کرسی نشاند باشند. خود پروسه سرنوشتی، قدرت را در اختیار جریان اصلی اپوزیسیون قرار خواهد داد. مجاهد نباید کسی را شکست بدهد، بلکه باید نفر اول در صف کاندیداهای تشکیل حکومت بعدی باشد. و این البته مشابه پروسه ای است که خمینی و جریان اسلامی را بقدرت رساند. مسلمین جناح خمینی تا چند ماه قبل از قیام، جریان حاشیه ای در کل اپوزیسیون ضد سلطنتی بودند. سهمی جدی در براه اندازی انقلاب ۵۷ و از آن مشخص تر در مبارزات سیاسی یک دوره قبل از آن نداشتند، اما به ترتیبی، که پائین تر به آن میرسیم، توانستند شعارها و شخصیتها و جریانشان را به عنوان الترناتیو رژیم شاه به کرسی بنشانند و حتی نتیجه قیامی را که خود تلاش کرده بودند مانع آن شوند، به کیسه خود بریزند.

اما چطور میتوان الترناتیو شد؟ این عنوان را چه مرجعی اعطاء میکند؟ اعتبارنامه آدم را چه مقامی باید تأیید کند؟ پاسخ مجاهد اساساً شبیه پاسخی است که جریان خمینی به مساله داد. قبله سیاسی اصلی، غرب و دول غربی هستند. این قدرتها هستند که باید نهایتاً جریان مدعی حکومت بعدی در ایران را با منافع دراز مدت و احتمالاً بعضاً حتی تاکتیکی خود سازگار ببینند. و همین ها هستند که از این توان تبلیغاتی، مادی، سیاسی و دیپلماتیک برخوردارند که جریانی را که تأیید میکنند بعنوان یک الترناتیو سیاسی عرضه کنند و بشناسانند. رژیم خمینی محصول نشست گودالوپ بود. آخوند نسبتاً گمنامی، (در قیاس با شهرت جریانات چریکی فدایی و مجاهد، حزب توده، جبهه ملی، روشنفکران لیبرال چپ و غیره) را از عراق به فرانسه بردند و زیر نورافکن قرار دادند. انقلاب را اسلامی و مردم ایران را یکجا مریدان و مقلدان حضرت آیت الله معرفی کردند. به اشکال مختلف، تلوخا و صریحاً، اعلام کردند که به حکومت این جریان راضی اند و آن را الترناتیو واقعی رژیم شاه میدانند. به ارتش دست ساز و جبهه ملی مطیع شان فهماندند که باید با آن کنار بیایند و بالاخره آدم فرستادند تا قدرت را از شاه تحویل بگیرد و قبل از هجوم مردم تحویل اینها بدهد. مجاهد امیدها و انتظارات مشابهی دارد. الترناتیو شدن از نظر مجاهد یعنی دریافت این بلیط از دول غربی.

اما این استراتژی برای مجاهد یک بعد مهم داخل کشوری هم دارد. از نظر مجاهدین اولاً، مردم ایران، و تجسم و تصور آنها از احزاب و جریانات سیاسی در سرنوشت آتی قدرت، بهرحال نقشی بازی میکنند و از این مهمتر ثانیاً، نفس به کرسی نشاندن خود در اروپا و آمریکا، مستلزم ارائه خود بعنوان یک نیروی فعال اپوزیسیون داخل کشوری، با یک پایه مادی در میان مردم و اهرم های دخالت در داخل کشور است. اما به همین اعتبار، این فعالیت "داخل کشوری" باید پر سر و صدا و اساساً تبلیغاتی، نمایشی و مطبوعات پسند باشد. اینکه مردم ایران خود چه

برداشتی از این سازمان دارند و چقدر در معرض فعالیت سیاسی آن هستند، نسبت به اینکه همین مردم از زبان رسانه های غربی راجع به مجاهد چه میشوند فرعی است. به زعم مجاهد، باز همانطور که ظاهرا تجربه خمینی نشان داده است، تأیید آمریکا و فرانسه و انگلستان، خود موثرترین حربه در جلب افکار عمومی در خود ایران است. فعالیت رو به ایران مجاهد هم لاجرم باید در اساس جهتگیری و مضمونی خارج کشوری داشته باشد. خمینی برای مثال میتوانست نشان بدهد که در خود ایران پایگاه دارد. میتوانست نشان بدهد که هنوز تعصبات مذهبی و افشار قابل تحریک توسط مذهب وجود دارند. میتوانست نشان بدهد که شبکه وسیع مساجد و آخوندها و نماز جمعه ها میتوانند بعنوان یک ماشین فعالیت سیاسی بکار گرفته شوند. بعلاوه خود غرب توان بالقوه اسلام و سلسله مراتب دینی در کشورهای خاورمیانه را در برآوردن اندازی حرکتهای ارتجاعی و ضد کمونیستی به خوبی میشناخت.

برای الگوتائید شدن، مجاهد نیز باید اعتبار نامه داخل کشوری اش را تهیه کند. فعالیت مجاهد در خاک عراق و ژستهای نظامی مختلفش قرار است به این خدمت کند. خود مجاهد هم میداند که چند گروهان متشکل از فک و فامیل ها و هواداران اعزامی از اروپا، با سیزده هلیکوپتر و یازده تانک فرضی و غیر قابل سرویس، در دنیای نظام امروز حتی برای فائق آمدن به نیروهای وفادار به کدخدای اولین ده سر راه کفاف نمیدهد. اما مجاهد این را هم میداند که این دنیای اپوزیسیون های مسلح در جوار مرزها و سخن گفتن از "اشغال" و "تعرض" و "اتش بس" و غیره است، و این ژستها برای ملاقات گرفتن در پایتختهای اروپا و جلب کردن ژورنالیستهای نان به نرخ روز خور و جنجالی نویس، کارساز است. این هدفی است که مجاهد در دوره های مختلف به اشکال گوناگون برای مثال با خارج کردن رامبویی بنی صدر و اعلام حمایت ارتش از خویش، با جلوه دادن خود بعنوان نیروی مورد حمایت خدمتگزار طلبان در کردستان و احزاب متفرقه در اپوزیسیون ایران و با دست زدن به "عملیاتهای نظامی" و غیره دنبال کرده است. این فعالیتها اساسا تبلیغاتی - نمایشی است و هدف آن کمک به برسیمت شناخته شدن مجاهد بعنوان نیروی اصلی اپوزیسیون و الگوتائید حکومت از جانب دول و افکار عمومی در غرب است.

**تضادها و تناقضات**

مشکلات استراتژی مجاهدین و تناقضات آن با واقعیات عینی یکی و دو تا نیست. حقیقت اینست که این استراتژی از بنیاد بر یک تصور بچه مدرسه ای از دنیای سیاست مبتنی است. بگذارید به برخی از این تناقضات فقط فهرست وار اشاره کنیم:

۱- دوره عوض شده است. دول غربی، که شاید برای چند دهه اول اواسط این قرن آزادی عمل نسبتا وسیعی در شکل دادن به رژیمهای سیاسی برخی کشورهای تحت سلطه داشتند، اکنون فاقد آنچنان اهرمهای موثری در عرصه سیاسی حتی عقب مانده ترین و وابسته ترین کشورها هستند. خود عروج جمهوری اسلامی و جریان اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا نشان دهنده شروع تغییر روابط عملی ابرقدرتها با دول و جریانات بورژوازی در سطح محلی بود. از اشغال سفارت آمریکا در ایران تا قضایای اخیر سومالی و عراق و امروز هائیتی، نشان دهنده این است که قدرتهای غربی حتی در قبال خودی ترین، وابسته ترین و مرتجع ترین رژیمهای بورژوازی در کشورهای کوچک، توان مانور زیادی ندارند. دوران پس از جنگ سرد این روند را به اوج رساند. امروز، بویژه در متن چرخشها و ابهامات عظیم بین المللی، کمابیش هر کانون و محفل بورژوازی، امم از دولتی و غیر دولتی، متقاعد شده است که با اعمال فشار، با استقامت بر مواضع خویش، با جا زدن، و بعضا حتی با ماجراجویی و اعمال خشونت، میتواند سهم بیشتری در تقسیم قدرت سیاسی و اقتصادی در صحنه جهانی از ابر قدرتها طلب کند. مجاهد هنوز در دوره استعمار نو و آموزشهای جبهه ملی و نهضت آزادی سیر میکند و تصور خود از سیاست را از آن دوره میگیرد. اما دنیا عوض شده است.

رژیم شاه در زمره آخرین حکومتهای کودتایی و فرمایشی آمریکا در مناطق نفوذش، لاقال خارج آمریکای لاتین، بود. نفس انتقال حمایت آمریکا از شاه به خمینی برای بسته شدن پرونده رژیم سلطنت کافی بود. اما رژیم اسلامی در این موقعیت نیست و مردم هم آن مردم نیستند. نه جمهوری اسلامی با الگوتائید شدن فرضی مجاهد در انظار دول غربی، به تشتت کشیده میشود و نه مردم، در دنیای امروز، نفس حمایت آمریکا و غرب از حزب و جریانی را مبنایی برای الگوتائید دیدن آن می شمارند. بخصوص تجربه نیکاراگوئه، انگولا و افغانستان و عراق و حتی خود ایران، نشان میدهد که غرب نیز بطور روزافزونی از این نوع "الگوتائید" های "مسلح" برون مرزی صرفا برای اعمال فشار و ایجاد اصلاحات و تعدیلاتی در وضع موجود و رژیمهای موجود استفاده میکند. در یک کلمه مجاهد دیر به بارگاه غرب رسیده است. حتی برسیمت شناخته شدن مجاهدین بعنوان الگوتائید غرب در مقابل جمهوری اسلامی، که بشدت نامحتمل است، آنها را چندان به تشکیل دولت بعدی در ایران نزدیک نمیکند.

۲- مجاهد مشخصات یک الگوتائید سیاسی و دولتی را ندارد. مجاهد امروز (در تمایز با مجاهد دوران مشی چریکی) یک فرقه صرف است. یک جریان با ریشه اجتماعی که اعتراضات و امیال و آرمانهای افشار و بخشهایی از یک جامعه، ولو بخشهایی عتیق و حاشیه ای، را منعکس بکند نیست. حتی برخلاف انتقادات مذهبی، مشخصات عقیدتی این فرقه و علل خروج آن از بستر رسمی مشخص نیست. اصول فکری و سیاسی این جریان کاملا مواج و دلبخواهی است و بسته به مصالح فرقه در هر مقطع توسط قائد آن ابراز میشود. این جریان میتواند بسته به نیاز بعنوان یک جریان میلیتانت مذهبی با عکس خمینی، یا یک جریان لیبرال اسلامی با عکس طالقانی و یا یک جریان ناسیونالیستی با عکس مصدق ظاهر شود. برای مردم ایران نظام سیاسی و اقتصادی و معیارهای فرهنگی و ضوابط اداری جامعه ای که مجاهدین زمام امور را بدست گرفته باشند، قابل پیش بینی نیست. اینها پرچم چیزی و کاری را در دست ندارند. نماینده چیزی و کاری و اعتراضی و آرمانی در خود جامعه نیستند. تنها ابعاد ثابت و قابل مشاهده شخصیت سیاسی اینها اینست که اولاً، رهبری آنها شریفه کسب قدرت دولتی است و ثانیاً، مستقل از اینکه چقدر مذهب در تبلیغات شان کمرنگ و پر رنگ باشد، از اسلام برخاسته اند و تربیت اسلامی دارند.

حتی در اوج نئوکولونیالیسم هم به تخت نشاندن یک فرقه فاقد هویت سیاسی در یک کشور ۶۰ میلیونی غیر ممکن بود. امروز به طریق اولی این کار نشدنی است. تنها جریانات ریشه دار اجتماعی، جریاناتی که در بستر یک سنت بازرگانی و اعتراضی تعریف شده یا به حیات گذاشته اند میتوانند در نقطه عطفهای تاریخی بعنوان الگوتائیدهایی در برابر کل جامعه ظاهر بشوند. جامعه دارالمجانین نیست. اردوی پیشاهنگی و خوابگاه دانشجویی نیست. سنت سیاسی دارد، حافظه تاریخی دارد و سیاست در آن به بنیادهای اقتصادی و طبقاتی جامعه مرتبط است.

باز مقایسه جریان خمینی با مجاهد میتواند گویا باشد. خمینی در متن سنتهای سیاسی ریشه دار اما بعقب رانده شده در ایران، مشروعی چی گری و پان اسلامیسیم، ظهور کرد. اینکه چنین جریانی یک نوبت تاریخی مجدد برای ابراز وجود یافت، مدیون تقابل استراتژیکی در سطح جهان و معادلات جنگ سرد بود. اسلام خمینی در ظرفیتی جدید، بعنوان ابزاری نو یافته در مقابله غرب با بلوک شرق و با رشد چپگرایی و کمونیسم کارگری، به کار گرفته شد. جریان خمینی بر آنتی مدرنیسم و غرب ستیزی خرده بورژوازی مستاصل یک کشور تحت سلطه آمریکا سوار شد. جریان اسلامی بطور واقعی در برابر الگوی جامعه پیشین، یک مدل قابل تشخیص از اقتصاد و سیاست را قرار داد که عناصر مهمی در آن، از خودکفایی اقتصادی تا سیاست خارجی غیر متعهد، از جمله به مدرنیسم و فرهنگ غربی تا هژمونی طلبی در منطقه، با پلنفرم سیاسی بخش اعظم اپوزیسیون بورژوازی رژیم شاه، از راست آریایی پرست تا چپ خلقی، مشترک بود، و لذا بطور عینی کل این اپوزیسیون را بدنبال خود کشید. با جمهوری اسلامی، جامعه برای دوره ای از سر توهم، استیصال و نهایتا اجبار، به یک سنت سیاسی کهنه در اپوزیسیون ایران فرصت داد تا در شرایط متفاوت و در اشکال استحاله یافته ای بعنوان یک الگوتائید حکومتی عمل کند.

اما مجاهد در این عوالم نیست. یک سازمان بی ریشه غیر اجتماعی و نمایشی است. مجاهد نه فقط فاقد یک سیمای تعریف شده سیاسی، بلکه همچنین فاقد هر نوع مطلوبیت دورانی برای طبقات اجتماعی است.

۳- مجاهد فاقد مشخصات عقیدتی و برنامه ای لازم برای نیل به قدرت است. نه فقط این، بلکه اثباتا دارای ایدئولوژی مزاحم و نامناسبی است. اینکه در تقابل با استبداد سلطنتی و طرفدار غرب مردم بهرحال الگوتائید اسلامی را بیامایند، امری قابل تصور بود. اما معلوم نیست چگونه قرار است مردمی که حکومت اسلامی را بزیر میکشند، مجددا یک الگوتائید اسلامی دیگر را سر کار بگذارند. معنی این حکم این است که مجاهد نمیتواند در همسویی با مردم و یا توسط انقلاب مردم به قدرت برسد. بلکه باید، اگر بخواهد و بتواند، علیه انقلاب قدرت را کسب کند. اسلامیت نهضت آزادی، برای مثال، برای این جریان یک امتیاز محسوب میشود. زیرا آن را به یک کاندید واقعی کسب قدرت، در حالی که رژیم اسلامی قرار باشد بتدریج و از درون تغییر کند، بدل میکند. اما اسلامیت مجاهد تماما نقطه ضعف است، زیرا میخواهد در شرایطی بقدرت برسد که مردم توانسته اند رژیم اسلامی را بزیر بکشند. جامعه فقط تا آنجا به بقاء اسلام در حکومت گردن خواهند گذاشت که سرنگونی و بزیر کشیدن رژیم اسلامی از دسترس آن دور باشد و مردم بهبود اوضاع را در استحاله رژیم فعلی دنبال کنند. اما قیام و سرنگونی رژیم اسلامی، به معنای محکومیت و انزوی هر نوع جریان منتسب به اسلام و اسلامیت در ایران خواهد بود. مجاهد به مثابه یک سازمان اسلامی و در عین حال خارج حکومت فعلی، نه در حالت استحاله رژیم و نه در حالت قیام و سرنگونی، الگوتائید مورد توجه مردم نخواهد بود.

۴- پروسه عملی به قدرت رسیدن مجاهد و تثبیت قدرت دولتی اش قابل تجسم نیست. مجاهد در این مورد مطلقا ساکت است. معلوم نیست از طریق چه مکانیسم مادی و در پی چه سلسله حرکتی مجاهد قدرت را کسب میکند و مشروعیت و قانونیت آن را در کل کشور و در برابر موانع مهمی که وجود دارد، به کرسی مینشاند. اجازه بدهید برای سهولت بحث فرض کنیم مجاهد به قدرت رسیده است و اینک خانم رجوی در کاخ ریاست جمهوری سلطنت میکند و آقای رجوی چند

کوپه بالاتر در سناد مجاهدین به حکومت مشغول است. حال بگذارید چند سوال ساده در مورد راهی که طی کرده اند مطرح کنیم. برای مثال: -مجاهد از طریق چه پروسه مشخصی به قدرت رسیده است؟ انقلاب مردمی، کودتای نظامی، اشغال نظامی توسط نیروهای برون مرزی و فتح تهران، یا چه؟ با توجه به طیف وسیع نیروها و جناحها و احزاب سیاسی که همه داعیه قدرت خود را دارند، معلوم نیست که چرا هر یک از این پروسه ها باید مشخصا مجاهد را سر کار آورده باشد. مردم در چه پروسه ای مشروعیت مجاهدین و شورای ملی مقاومت را قبول کردند. رهبران اعتصابها، اعتراضات خیابانی، تحصن ها و حتی قیام توده ای، آنهم در جامعه ای که عاقبت خامی و خوشباوری و توهمات "همه با هم" سال ۵۷ را به چشم دیده است، چگونه قانونیت دولت مجاهدین را به رسمیت شناخته اند. -سرنگونی رژیم اسلامی، بر خلاف رژیم شاه، قطعاً با تبخیر آن و اعلام همبستگی بقایای آن با رژیم جدید همراه خواهد بود. جریان اسلامی در منطقه زنده است و بعلاوه امروزه دوره خانمانی نظامی حتی در قلب اروپا است. جناحهای مختلف رژیم اسلامی هم اکنون بشدت مسلح اند و بصورت احزاب متشکل در درون یک دولت واحد عمل میکنند. شکست جمهوری اسلامی طیفی از احزاب مسلح اسلامی از خود بجا میگذارد که باید یک به یک خنثی و از دور خارج شوند. حتی ضعیف ترین اینها از نظر کمی و تسلیحاتی با نیروی مجاهدین قابل مقایسه نخواهد بود. مجاهد چگونه اینها را از صحنه حذف کرده است. چگونه بر اینها فائق آمده و کنترل دولت مجاهدین یا شورای ملی مقاومت را بر سراسر کشور گسترده است؟ -به سر چپ، کمونیستها و کل جریاناتی که امروز دارند به زبان خودشان میگویند که برای حکومت اسلامی فرضی مجاهد مشروعیت قائل نخواهند بود چه آمده است؟ اینها چگونه از صحنه حذف شده اند و یا قانونیت و رسمیت حکومت خامن و آقای رجوی را پذیرفته اند؟

ابهام و تناقض در استراتژی مجاهدین برای کسب قدرت فراوان است. برخی از اینها را خود سرانشان حس کرده اند. برای مثال، فهمیده اند که اسلامی بودن یک نقطه ضعف جدی در عالم سیاست ایران و در جامعه ای است که یک موج برگشت و وسیع علیه مذهب و حکومت مذهبی را تجربه میکند. مانورهای اخیر برای مدرن و نیمه سکولار جلوه دادن خویش قرار است به این نقطه ضعف فائق بیاید. یا برای مثال حدسهایی زده اند که نمیشود بعنوان یک فرقه معلق در فضا داعیه قدرت سیاسی داشت. باید به یک بستر مبارزاتی و اعتراضی در جامعه تعلق داشت. "تشیع سرخ علوی"، و "جامعه بی طبقه توحیدی" و آرمانهای اقتصادی و سیاسی مقدس بازار تهران و تجار ملی، به دوره قبل از پرواز تاریخی و استحاله سازمان تعلق دارند و سهمی در تعریف هویت امروزی سازمان ندارند. و حتی اگر میداشتند، امروز دیگر باید بطور قطع کنار گذاشته میشدند. پس از تحقیقات زیاد و آزمون خطاهای مختلف بر آن شده اند که خود را ناسیونالیست مصدقی معرفی کنند. این تمهیدات بچه گانه است زیرا تحیل خود را جای واقعیت قرار میدهد. اخلاقیات سازمان مجاهدین، نگرشش به حیات، به جامعه، به انسان، و حتی به خودش، رنگ غلیظ مذهبی دارد، سازمان خاستگاه مذهبی داشته است، سر و لباس فعالین و سخنگویانش اسلامی است و هنوز حتی افعال و احوال شخصیه رهبران را با ارجاع به "سنت پیغمبر" توجیه میکند. تاده روز قبل ربطی به مصدق و جبهه ملی نداشته اند. جامعه و دنیای بیرون، به صرف عکس انداختن خامی با چارقد زیر پوستر مصدق، مجاهدین را با یک سازمان غیر مذهبی، مدرنیست و متعلق به سنت لیبرال - ناسیونالیستی جبهه ملی و مصدق اشتباه نمیگیرد. و تازه اگر ناسیونالیسم لیبرال شانس قدرت گیری در ایران داشته باشد، که فعلاً مورد بحث ما نیست، آنگاه نیروهایی در صحنه سیاسی عملاً این حرکت را نمایندگی خواهند کرد و وزیر و وکیل خواهند داد که تاریخاً واقعا در این سنت قرار داشته اند. بالماسکه را نمیشود جای زندگی به مردم قالب کرد.

این خوشخیالی ها و خودفریبی ها و این نوع جایگزین کردن "افه" های نمایشی بجای عمل سیاسی واقعی، بی نیاز از هیچ استدلال دیگری، شانس نداشتن مجاهد در آینده سیاسی ایران پس از جمهوری اسلامی را اثبات میکند.

**مجاهد و سناریوی سیاه**

اگر مجاهد در چهارچوب سناریوی اول، سناریوی "سفید"، جایی ندارد، شانسش در سناریوی سیاه چگونه است؟ امکان اینکه مجاهدین در متن هرج و مرج و جنگ داخلی، و اضمحلال ایران بعنوان یک جغرافیای سیاسی و اداری واحد، به قدرت برسند چقدر است؟

واقعیت اینست که حضور در سناریوی دوم هنر زیادی نمیخواهد. نه فقط مجاهد، و کلیه احزاب و گروههای سیاسی که امروز وجود دارند و یا بخصوص میتوانند با انفجار رژیم اسلامی از درون آن بوجود بیایند، بلکه هر جک و جانور و هر ماجراجویی که بتواند صد نفر را با تامین رزق شان، با تراشیدن هویت قومی و مذهبی خاص برایشان یا صاف و ساده با ارباب و تحریکشان، دنبال خود بکشاند، در کابوس سیاسی آینده ایران جایی خواهد

یافت. در یک کشور بحران زده، در یک سرمایه داری شکست خورده و به بن بست رسیده، زیر هر سنگی، ته هر لجنی، یک "رئیس جمهور" و "نخست وزیر" و "رهبر" و "امام" یافت میشود.

مجاهد برخی از شرایط شرکت در سناریوی دوم، سناریوی سیاه، را فراهم کرده است. میداند چگونه میشود پول و حمایت این یا آن دولت را بدست آورد، با بازار اسلحه دست دوم آشنایی دارد، هنر فرقه سازی را یاد گرفته، از سکتاریسم و سازمان پرستی درجه یکی برخوردار است و بخصوص نشان داده است که "اهل بقاء" است و انعطاف پذیری و قدرت تطبیق با شرایط را دارد. اما با همه اینها، در چنان شرایطی مجاهد همچنان جزو بازیگران فرعی صحنه خواهد بود. مجاهد میتواند در آن زمان رئیس جمهور هم داشته باشد. در واقع تنها در این حالت است که رویای ریاست جمهوری اینها میتواند جامه عمل بپوشد، بعنوان بخشی از کابوس مردم. اما "رئیس جمهور رجوی" در آن حالت یکی از چندین و چند رئیس جمهور و نخست وزیر و رهبر خود گمارده در کشور خواهد بود که با توپ و خمپاره به سر و کله هم میزنند و شهر و خانه و کارخانه و بیمارستان و مدرسه مردم را روی سرشان خراب میکنند.

مجاهد، حتی برخلاف ترجیح سیاسی آگاهانه اش، ماهیتا سازمانی متعلق به این کابوس است. یکی از حالاتی که اتفاق این انفجار میتواند رخ دهد و این فاجعه آغاز شود، اینست که غرب بخواد مجاهد و یا جریانی از این نوع را با فشار و بند و بست و معرکه گیری در تهران سر کار بیاورد و به مردمی که رژیم اسلامی را بزیر میکشند تحمیل کند. جامعه و نیروهای سیاسی مختلف آن در مقابل این برنامه عکس العمل حاد نشان خواهند داد. از نقطه نظر ترقی خواهی در کشور، تلاش در تکرار سناریوی خمینی فراخوانی به ادامه مبارزه انقلابی است. از نظر ارتجاع سرنگون شده و شاخه های مختلف آن، سر کار آمدن یک حکومت فرقه ای مجاهدینی به معنی از نفس افتادن جنبش و انقلاب مردم و چراغ سیزی برای باقی ماندن در صحنه رقابت و اعاده قدرت خویش است. استراتژی مجاهد برای تشکیل دولت، شاید بر خلاف میل خود آنها، تنها یکی از چاشنی های ممکن برای انفجار اوضاع و شروع کابوس جنگ داخلی و هرج و مرج در ایران است.

**کدام آینده، کدام آلترناتیو؟**

آیا اصولاً سناریوی سیاه قابل اجتناب است؟ کدام نیروها میتوانند جامعه را از این تنگنا عبور بدهند و یا حتی در صورت وقوع جنگ داخلی و هرج و مرج به سریعترین شکل به آن خاتمه بدهند؟ چه باید کرد؟ توجه به نفس همین دوراهی اساسی در اوضاع سیاسی آتی، برای هر نیروی سیاسی در اپوزیسیون ایران ضروری است. خیلی چیزها در فردای ایران، و از جمله نفس زندگی و بقاء میلیونها انسان، به این بستگی دارد که جریانات جدی در اپوزیسیون امروز چگونه به این مساله نگاه میکنند و تا چه حد نفس اجتناب از این سناریوی سیاه در جریان سرنگونی رژیم منحوس اسلامی یک محور تاکتیکیهای آنهاست. این بهرحال باید موضوع یک مقاله مستقل در شماره های بعد باشد. اما اینجا به اختصار به چند نکته میتوان اشاره کرد.

- ۱- بنظر من سناریوی سیاه اگرچه با توجه به داده های امروز محتمل تر است، هنوز قابل اجتناب است.
- ۲- هر روند سیاسی که در آن جریانات قومی، فرقه ای، مذهبی، سرکوبگر، غیر سکولار و غیر مدرن به قدرت نزدیک شوند، روندی در جهت تحقق سناریوی سیاه است. تنها یک دولت آزاد، مدرن، سکولار، مبتنی بر برسمیت شناسی وسیعترین حقوق مدنی و رفاهی، مخالف هر نوع تبعیض در جامعه، و متعهد به فراهم آوردن یک چهارچوب سیاسی و قانونی آزاد برای کشمکش جنبشها و نیروهای اجتماعی، میتواند تضمینی علیه کابوسی باشد که جامعه و مردم در ایران را تهدید میکند. هر رگه ای از ارتجاع و عقب ماندگی در حکومت و یا در آلترناتو حکومتی ای که شکل میگیرد وجود داشته باشد، مستقیماً عاملی به نفع اوضاع سیاه خواهد بود.
- ۳- کدام نیروها میتوانند اجزاء یک روند "متعارف" و "سفید" باشند؟ طبقه کارگر و کمونیستها باید ستون یک چنین آلترناتیوی باشند. اما دامنه نیروهای اجتماعی ای که در چنین روندی ذینفع هستند، وسیع تر است. واقعیت اینست که تهدید واقعی از جانب نیروها و احزابی است که ریشه ای در اقتصاد سیاسی سرمایه داری ایران امروز ندارند. جریانات حاشیه ای، از نوع خود مجاهدین، که منافع محدود و غالباً فرقه ای را نمایندگی میکنند و در حرکت و مصالح اجتماعی طبقات اصلی یک جامعه سرمایه داری ریشه ندارند. جریانات اجتماعی واقعی که مسائل و منافی دیرپاتر و بنیادی تر در مبارزه طبقاتی را نمایندگی میکنند، همه در طی شدن یک روند "متعارف" ذینفعند. کمونیسم کارگری، لیبرالیسم، و رفرمیسم چپی که اغلب سازمانهای چپ سنتی را در بر میگیرد، منطقیاً نیروهای یک سیر تحول "متعارف" هستند. بعلاوه، و این نکته بسیار مهم است، یک نظام سیاسی آزاد، مدرن و سکولار، خواست بخش بسیار وسیعی از مردم است. این مهم ترین درسی است که مردم از زندگی در جمهوری اسلامی گرفته اند.

همانطور که گفتیم، این مباحث باید در مطلب دیگری، مستقل از مجاهد و ماجراهایش، مورد بحث قرار بگیرد. تا آنجا که به مجاهد مربوط میشود، باید گفت ایقدرت سیاسی در ایران به روی آن باز نیست. خیری به مردم نخواهد رساند، اما مانند همه جریانات مشابه بخصوص در دنیای پس از جنگ سرد، میتواند مایه دردسر جدی آنها باشد. برای کسی که کمی به فردا فکر کند، نمایش امروز اینها

## اخراج مهاجران "از الکتراز تمساحی ترامپ تا تمساح های طالبان"

افغانستان"

مظفر محمدی

جمهوری اسلامی مشغول اخراج میلیون ها مهاجر افغان از ایران است. این کار بشیوه ای تحقیر آمیز و غیر انسانی در حال انجام است.

دولت ترامپ هم اخراج ده ها هزار مهاجر از امریکا را شروع کرده است. اخیرا دولت ترامپ مرکزی به نام "الکتراز" برای نگره داری پنج هزار مهاجر درست کرده که با یک تالاب مارها و تمساح ها احاطه شده است. فرار از این زندان به معنای شکارشان توسط تمساح ها است. بعلاوه این مرکز توسط ۴۰۰ نیرو محافظت میشود. ترامپ ۳۵ میلیارد دلار برای گسترش این بازداشتگاه ها اختصاص داده است. پولی که میتوانست بخش زیادی از خدمات پزشکی رایگان برای بیبویان امریکایی را تامین کند!

مهاجران افغان هم در ایران ضعیف ترین حلقه انسانی است که جمهوری اسلامی میخواهد آن ها را به کام تمساح های طالبان افغانستان بیندازد.

مهاجران افغان در ایران زنان و مردان کارگر ارزان و بی حقوقی هستند که مجبور به سخت ترین کارها با کم ترین دستمزد هستند. کارگرانی که فاقد هر گونه مزایا از جمله بیمه های اجتماعی و بیمه درمانی هستند. کودکان خانواده های این کارگران فاقد شناسنامه و از تحصیل محروم اند. کودکان محروم در خیابان برای کمک به معیشت خانواده در خیابان ها به دستفروشی مشغول اند. مهاجران افغان فاقد سرپناه مناسب برای زندگی هستند.

ایران با مساحت بزرگ و منابع و معادن گسترده و کشاورزی وسیع برای صد ها میلیون جمعیت کفایت می کند. به شرطی که داراییهای غصب شده به مردم بازگردانده شود و دست سرمایه داران سپاه و بیت رهبری و حوزه ها و دیگر بخش های مفتخور جامعه کوتاه شود.

تنها تعطیلی سپاه قدس و نیابتی های مفتخور، برای تامین معیشت و رفاه میلیونها کارگر ایرانی و افغانستانی کفایت می کند. تنها هزینه ی برنامه اتمی برای پر کردن سفره خالی مردم بس است.

### همبستگی طبقاتی و انسانی

نجات جان و سرنوشت مهاجران فراری از دیکتاتوری ها و گرسنگی و مرگ و میر تنها با یک همبستگی طبقاتی و انسانی چه در امریکا و چه در ایران امکانپذیر است. هم اکنون جنبش ضد سیاست مهاجر ستیز ترامپ در امریکا در جریان است!

کارگران مهاجر افغان همسروستان طبقه کارگر ایران هستند. طبقه کارگر جهانی با مرزها و ملیت های کاذب و زبان و فرهنگ و نژاد و میهن و مذهب تیکه پاره شده است. طبقه کارگر در هر مرز و کشوری توسط طبقه ای به نام سرمایه دار و حکام حافظ نظام سرمایه استثمار می شود. طبقه کارگر در هر کشوری تنها فروشندگان نیروی کار هستند. این طبقه در سراسر جهان سرنوشت مشترکی دارند. یک همبستگی طبقاتی میتواند این شکاف های تحمیل شده به طبقه کارگر را پر کرده و هیولای سرمایه را از سر راه رهایی خود از استثمار و بیحقوقی و تحقیر و تبعیض بردارد.

طبقه کارگر ایران نمی تواند نسبت به اخراج و تحقیر مهاجران افغان توسط جمهوری اسلامی بی تفاوت باشد. صدای این طبقه میتواند جان و زندگی و حرمت و انسانیت این مهاجران را نجات دهد.

بعلاوه جامعه ایران مملو از زنان و مردان آزادیخواه و انسان دوست است و از رفتار غیر انسانی جمهوری اسلامی نسبت به مهاجران زن و مرد و کودک افغان منزجر، متنفر و معترض است.

این اعتراض میتواند به جنبشی انسانی برای جلوگیری از این فاجعه انسانی شود.

اخراج و رفتار غیر انسانی دولتی که در ایران فاقد مشروعیت است، محکوم است. ما تنفر خود را از این وحشیگری ابراز میداریم و خواهان توقف این اعمال ضد بشری هستیم. ایران ملک جمهوری اسلامی نیست. ایران با طبقه کارگر چند میلیونی و ده ها میلیون زن و مرد آزادیخواه و برابری طلب، آغوشش به روی مهاجران افغان فراری از فقر و تبعیض و ستم و سرکوب نظام جهنمی طالبان افغانستان باز است!

زنده باد همبستگی طبقاتی و انسانی بشریت آزادیخواه و رهایی طلب!

تیرماه ۱۴۰۴ - ژوئیه ۲۰۲۵

روند "متعارف" ذیفعد. کمونیسم کارگری، لیبرالیسم، و رفرمیسم چپی که اغلب سازمانهای چپ سنتی را در بر میگیرد، منطقی نیروهای یک سیر تحول "متعارف" هستند. بعلاوه، و این نکته بسیار مهم است، یک نظام سیاسی آزاد، مدرن و سکولار، خواست بخش بسیار وسیعی از مردم است. این مهم ترین درسی است که مردم از زندگی در جمهوری اسلامی گرفته اند.

همانطور که گفتم، این مباحث باید در مطلب دیگری، مستقل از مجاهد و ماجراهائیش، مورد بحث قرار بگیرد. تا آنجا که به مجاهد مربوط میشود، باید گفت این جریان غیر مسئول، نابالغ، کم سیاسی و ماجراجوست. دروازه دولت و قدرت سیاسی در ایران به روی آن باز نیست. خیری به مردم نخواهد رساند، اما مانند همه جریانات مشابه بخصوص در دنیای پس از جنگ سرد، میتواند مایه دردسر جدی آنها باشد. برای کسی که کمی به فردا فکر کند، نمایش امروز اینها ابداء بامزه نیست.

### منصور حکمت

اولین بار در شهریور ۱۳۷۳، سپتامبر ۱۹۹۴، در شماره ۱۵ انترناسیونال منتشر شد.

**انقلاب کارگری انقلابی از سرفقر و استیصال و ناچاری اوضاع کارگران نیست. انقلابی مبتنی بر آگاهی و آمادگی مادی و معنوی طبقه کارگر است. هرچه توده مردم کارگر از آزادی های سیاسی وسیع تری برخوردار باشند، هرچه شخصیت و حرمت مردم بطور کلی و طبقه کارگر بطور اخص در جامعه تثبیت شده تر باشد، هرچه طبقه کارگر از رفاه و امنیت اقتصادی بیشتری برخوردار باشد و بطور کلی هرچه مبارزات کارگری و آزادیخواهانه موازین سیاسی و رفاهی و مدنی پیشروتری را به جامعه بورژوایی تحمیل کرده باشند، به همان درجه شرایط برای انقلاب کارگری علیه کلیت سرمایه داری آماده تر و پیروزی این انقلاب قاطعانه تر و همه جانبه تر خواهد بود. جنبش کمونیسم کارگری در صف مقدم هر مبارزه برای اصلاح موازین جامعه موجود به نفع مردم قرار دارد.**

برنامه یک دنیای بهتر

## پادوهای جنگ طلبی

### امان کفا

پس از ۱۲ روز جنگ میان دولت اسرائیل و جمهوری اسلامی، پس از بمباران و خانه خرابی، بالاخره آتش بس اعلام شد. اما نه این جنگ تنها ۱۲ روز بود و نه آتش بس به معنی پایان جنگ است. این جنگ، که به صورت نظامی در این مدت در جریان بود، تنها ادامه سیاست ها، اینبار به شکل خشونت بار آن است. این جدال کماکان ادامه دارد و دولت های درگیر رسماً اعلام کرده اند که در سیاست های سابق خود تجدید نظری نکرده اند. اسرائیل کماکان در پی "خاورمیانه جدید" و جمهوری اسلامی در پی کسب موقعیت بهتر و امتیازگیری و آمریکا به سهم خود بدنبال دستیابی به توافقی با جمهوری اسلامی است. اینکه هر یک به چه درجه و تا چه حدی به اهداف خود میرسند، ناروشن و تابعی از فاکتورها و عوامل گوناگونی است که اینجا فرصت پرداختن به آن نیست.

آنچه در این برهه زمانی، برای طبقه کارگر و ما کمونیست ها، حائز اهمیت است تغییر اوضاع و ضرورت برخورد آگاهانه به این اوضاع جدید، متحد تر و متشکل تر کردن صفوف خود، برای عبور از این مسیر پرتلاطم با کمترین لطمات برای مردم و جنبش آزادیخواهان آنان است. مسیری که در آن، نه تنها درجه گستاخی، توحش، کشتار و همراه با ادعای بشردوستانه دولت ها، بلکه سیاست و موضع نیروهای سیاسی اپوزیسیون، بخصوص برای طبقه کارگر و مردم در ایران، در سطح اجتماعی محکی برای تشخیص رابطه با آنها و جایگاه آنها است.

اپوزیسیون ارتجاعی، از مریم رجوی لچک به سر تا رضا پهلوی کراواتی، از هیچ تلاشی برای تشویق، ترغیب و ارائه اطلاعات امنیتی و نظامی به اسرائیل کوتاهی نکردند، و بهمان اندازه مورد قدردانی و استقبال متقابل نتانیاهو و شرکا قرار گرفتند. نیروهایی که همچنان برای گرفتن کسب مقام بالاتر در پادویی "جامعه بین المللی" از این و آن دفتر و کلا، وزرا و پارلمان های کشورهای حامی اسرائیل به رقابت خود ادامه می دهند. در حاشیه این دو نیروی اصلی، اگر برای نمونه عبدالله مهندی، از جانب نیروهای فاشیست قومی، با اعلام هم پیمانی با رضا پهلوی قادر شد برای مدتی کوتاهی در کنار رضا پهلوی صندلی برای خود بگیرد، حمید تقوایی علیرغم اعلام مخالفت با "کشتی گرفتن ها" و "سنگ پرانی ها" علیه رضا پهلوی، نماینده فاشیسم آریایی، علیرغم شمشیر از رو بستن علیه کمونیستها و سوسیالیستهایی که همزمان علیه این اپوزیسیون فاشیست و اپوزیسیون ارتجاعی حاکم بر ایران میجنگند، برای شرکت در این "صف متحد" و ارتجاعی تحویل گرفته نشد.

با حمله اسرائیل به ایران تقوایی فرصت را مناسب دید تا با شدت و حنت و با یکد کشیدن نام "کمونیسم" و سرمایه گذاری بر "کمونیسم کارگری" راهی برای پیوستن به این جمع پیدا کند. به نام "چپ"، به نام "انقلاب" در صف جنگ طلبان و طرفداران "رژیم چینج" علیه مردم، علیه جنبش آزادیخواهان آنان و انقلاب شان ایستاد.

تقوایی در مقاله "جنگ" و پارادوکس هویتی رژیم" در حالیکه مردم در زیر بمباران قرار داشتند می نویسد: "در دل این شرایط نیروهایی از اپوزیسیون خواهان قطع فوری جنگ هستند بی آنکه راهی نشان دهند". به این ترتیب او ابتدا رسماً اعلام می کند که به این کمپ، طرفداران قطع جنگ، تعلق ندارد، و یا لاقول راهی نشان می دهد که لابد در این سناریوی ساختگی "نه جمهوری اسلامی و نه فاشیسم اسرائیل"، راه دیگری را نشان می دهد. او ادامه می دهد، "راه واقع بینانه و زود فرجام قطع جنگ تسلیم جمهوری اسلامی یعنی توقف پروژه هسته ای و برنامه های موشکی و قطع رابطه با نیروهای تروریستی اسلامی در منطقه است. جنگ بر سر اهداف در گرفته و هیچیک از این اهداف نه تنها به ضرر مردم و مبارزه و انقلاب آنان نیست بلکه تقویت کننده آنست." پس راه "واقع بینانه" همان راهی است که "بی بی" اعلام کرده است! اگر تصور کنید که اشتباه لپی رخ داده است، همانجا حمید تقوایی تاکید می کند که "باعث و بانی این جنگ جمهوری اسلامی و سیاستهای جنگ افروزانه او است." تمام دنیا قبول کرده و یکصدا اعلام کرده است که اسرائیل این جنگ را آغاز کرده است، حتی نتانیاهو هم اعلام کرده که این حمله "پیشگیرانه" را شروع کرده و از همین برای جلب حمایت و گرفتن "رای انتخاباتی" پافشاری می کند، حتی "مراجع بین المللی" شان بمباران یکطرف اسرائیل را محکوم کردند، اما برای تقوایی هیچیک این واقعیات و مولفه ها مهم نیست چون او برای کسب چارپایه ای در کنار جنگ طلبان باید فراتر رود و جانبداری خود از "رژیم چینج" را با تاکیدات مجدد اعلام کند.

حمید تقوایی و حزیب در ایندوره جایگاه خود در سیاست را با اعلام وفاداری به سیاست اسرائیل به روشنی نشان دادند. اگر دیروز میشد پشت ضدیت با جمهوری اسلامی قایم شد و شعار داد بعد از سوریه نوبت ایران است، می شد

حمله امریکا به لیبی را تقویت روند انقلاب در لیبی قلمداد کرد و از جهنی که امریکا و دول غربی در لیبی ساخته اند، با سکوت گذشت، نمیتوان دفاع از حمله اسرائیل به ایران، با تکرار تبلیغات جنگی دولت اسرائیل بر متن بمباران مردم تهران و مشهد و رشت و شیراز و اصفهان و ... را با هیچ پز انقلابی توجیه کرد.

برای این حزب، "برگ برنده" در توانی اش برای جلب نیرو و سپاه لشکر کردن مردم برای هر سناریوی ارتجاعی است. به همین دلیل حمید تقوایی نیز ادامه می دهد که "جا دارد همه فعالین و احزاب و تشکل های آزادیخواه و انقلابی که خواستار قطع فوری جنگ هستند بر توقف این سیاست ها بعنوان راه واقعی ختم فوری جنگ تاکید کنند. باید در رابطه با جنگ نیز جمهوری اسلامی را تحت فشار قرار داد."

اما هدف فراخوان تقوایی مردم نیستند، چرا که در ایران نه نیازی برای قانع کردن مردم به مقابله با جمهوری اسلامی هست و نه تا این لحظه جمهوری اسلامی قادر شده به بهانه جنگ مردم را به زیر پرچم خود بکشد. بی جهت نیست که حمید تقوایی به همان پاراگراف، نیرویی که مد نظر دارد را مورد خطاب قرار می دهد و هم نوایی خود را با رضا پهلوی و تلاش او برای جلب دولت های غرب و نهادهای نظامی و جنگی که "جامعه بین المللی" می نامد، اعلام می کند. حمید تقوایی همان مفروضات جنگ طلبان که گویا این "جامعه بین المللی" از وضعیت همه طبقه ای خود، از حکومت جمهوری اسلامی و سرکوب آن "بی خبر" است، را تکرار میکند. گویی این "جامعه بین الملل بیگانه" متوجه نیست که مردم در ایران از جمهوری اسلامی متفراند و برای سرنگونی انقلابی آن قدم برداشته اند، گویی اینها همان "جامعه بین الملل" ی نیستند که این حکومت را خودشان برای سرکوب انقلاب ۵۷ به قدرت رساندند و گویا این "جامعه بین الملل" همراه میدیا جهانی شان در این مدت علیه مردم در ایران و مبارزه دائمی شان توطئه نکرده اند! و باید نه تنها آنان را "مطلع" کرد که نشان داد که این مردم "موافق" سیاست های جمهوری اسلامی نیستند! حمید تقوایی همچون دیگر نیروهای بورژوازی در ایران و مشخصاً فاشیستهای آریایی و سخنگوی بیمایه شان، رضا پهلوی، پرده ساتری بر انقلاب ۵۷، مبارزه طبقاتی، استثمار، دست رد مردم آزادیخواه به سناریوهای "انقلاب مخملی" و "رژیم چینج" و ... می اندازد. او همسویی طبقاتی جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران را با "جامعه بین المللی" را لاپوشانی میکند و خاک به چشم طبقه کارگر و هر آزادیخواه و مبارز انقلابی در ایران می پاشد.

تحت لوای مطلع کردن "جامعه بین المللی" است که حمید تقوایی به تکرار همان سخنرانی نتانیاهو، میبرداز و مینویسد: "باید جامعه جهانی بدانند که پروژه هسته ای فعالیت های موشکی و حمایت از نیروهای تروریست اسلامی در منطقه کلا سیاست های آمریکا و اسرائیل سنیزانه جمهوری اسلامی مورد تایید و حمایت مردم ایران نیست. باید همه بدانند که این جنگ رژیم است و نه جنگ مردم، و مردم خواستار توقف کامل پروژه هسته ای حکومت و همه اقدامات و سیاست های جنگ طلبانه ای هستند که به جنگ جاری منجر شده است."

حمید تقوایی نیاز اسرائیل به جنگ برای فرار از انزوا خود و جنبش جهانی که علیه نسل کشی آن در دنیای امروز شاخص انسان دوستی و آزادیخواهی را "فرااموش می کند"، اینکه اسرائیل حمله کرده است را نفی می کند، نقش آمریکا و غرب و اوجگیری میلیتاریسم و عدم حل بحران خاورمیانه را فاکتور می گیرد و در عوض همان تبلیغات فاشیسم حاکم در اسرائیل، همان ادعاهای "بریدن سر اختاپوس"، به عنوان تنها راه "پایان جنگ در خاورمیانه" را تکرار می کند. در این "راه واقع بینانه" حتی بمباران مردم در ایران هم قابل قبول است، البته با چاشنی "جمهوری اسلامی را باید تحت فشار قرار داد". هیچ ادعای پشتیبانی از مردم ایران، و لفاظی های "ضد رژیم" نمی تواند موقعیت و جایگاهی که حمید تقوایی و سیاست های اتخاذ شده در بیانیه اخیر حزب او قادر نیست تلاش این جریان برای قابل قبول شدن در کنار نیروهای ارتجاعی و جنگ طلب را بپوشاند.

جایگاه این جریان آنهم در این جنگ و آتش بس فعلی، موقعیتی که این جناح چپ ارتجاع جنگ طلب اپوزیسیون بورژوازی ایران برای رسیدن به آن تلاش میکند، ادامه روشن سیاسی است که حمید تقوایی و حزب او مدتی است که اتخاذ کرده اند. تکرار تبلیغات جنگی امریکا و ناتو و سیر دفاع از میلیتاریسم ناتوی، که در حمله به سوریه و خواست "کج کردن هواپیماهای ناتو به سمت ایران"، اعلام وفاداری به بمباران مردم موصل به بهانه "جنگ با داعش"، موجه نشان دادن نسل کشی در غزه به بهانه "جنگ با حماس"، کشتار مردم لبنان بنام "جنگ با حزب الله"، خود را نشان داد، امروز به دفاع از بمباران مردم در ایران به بهانه "جنگ با جمهوری اسلامی" منتهی میشود.

باید از این موقعیت اسفناک، از این درجه ارتجاع و جنگ طلبی این جریان عکس گرفت و این تابلو را به گردن آن اویزان کرد. این جریان برای کسب صندلی در کنار باند قومی عبدالله مهندی، در حاشیه نیروهای اصلی مجاهد و رضا پهلوی، راهی جز ادامه این مسیر ارتجاعی ندارد. حمید تقوایی و رهبری حزیبش، امروز دیگر به روشنی نشان داده اند که جایی برای تردید در دشمنی این جریان با کمونیسم، با طبقه کارگر و آزادیخواهی و جنبش انقلابی در ایران و خواست های مردم ایران باقی نمانده است.





سایت رادیو: radioneena.com

کانال یوتیوب: youtube.com/@radioneena60

تلگرام: t.me/RadioNeenna

اینستاگرام: instagram.com/radioneena

فیسبوک: facebook.com/radioneena

## تماس با حزب

دبیرخانه حزب

[dabirxane@hekmatist.com](mailto:dabirxane@hekmatist.com)

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

[azar.moda@gmail.com](mailto:azar.moda@gmail.com)

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

[khaled.hajmohamadi@gmail.com](mailto:khaled.hajmohamadi@gmail.com)

تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا

[aman.kafa@gmail.com](mailto:aman.kafa@gmail.com)

دفتر گردستان حزب: محمد راستی

[mohammed.raasti1954@gmail.com](mailto:mohammed.raasti1954@gmail.com)

سردبیر کمیونست: احمد مطلق

[amotlagh28@gmail.com](mailto:amotlagh28@gmail.com)

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست (خط رسمی)  
Worker-communist Party Hekmatist  
hekmatist.com

صفحات حزب در میدیای اجتماعی

تلگرام: Hekmatistx@

اینستاگرام: instagram.com/hekmatist\_official\_line

فیسبوک: facebook.com/Hekmatist

سردبیر حکمتیست هفتگی آذر مدرسی

کمیونستها، طبقه کارگر و مردم آزادیخواه این جریان را پادوهای حاشیه ای، بی بنیه اما خطرناک در سناریوی به تباهی کشیدن جامعه می شناسند و آنها را منزوی میکنند

زرادخانه فرهنگی و اخلاقی بورژوازی علیه آزادی و رهایی انسان عظیم و خیره کننده است. بخشی از این ابزارها از اعصار کهن به ارث رسیده اند، اما مطابق نیاز جامعه بورژوایی نوسازی و بازسازی شده اند.

ادیان و مذاهب رنگارنگ، عواطف و تعصبات اخلاقی جاهلانه، قوم پرستی، نژادپرستی، مردسالاری، همه و همه حربه های فکری و فرهنگی طبقات حاکمه در طول تاریخ برای خفه کردن و سربزیر نگاهداشتن توده کارکن جامعه بوده اند. همه اینها در اشکال نوین و ظرفیتهای تازه، در عصر ما در خدمت مصون داشتن مالکیت و حاکمیت بورژوایی از تهدید آگاهی و تعقل و نقد طبقه کارگر و مردم تحت استثمار قرار دارند.

برنامه یک دنیای بهتر